

دلیلش از این نظر می‌گویم که مهندس روحانی یکی از وزراء خیلی مهم کابینه بود برای اینکه از نظر قدمت هم در درجه دوم یا سوم بود دیگر آموزگار قدمتش مثل اینکه از همه بیشتر بود در نتیجه یک پروتکلی در دستگاه دولت وجود دارد که اگر یک وزیری با یک وزیر دیگر قرار دارد آن وزیر جوانتر بلند میشود میرود پیش وزیر به اصطلاح با سابقه تر یاد می‌آید یک جلسه ای خواستیم داشته باشیم با وزارت کشاورزی یعنی آنها می‌خواستند با ما داشته باشند گفت ما می‌خواستیم بیاییم پیش تو گفتم خوب من هر که را می‌گوئید از همکارانم را بردارم بیایم به وزارت کشاورزی گفت نه من از شما تقاضا داریم و از این گذشته ما باید بیاییم پیش شما تو هم منصوب شدی به این کار من اصلاً نیامدم آنجا به تو چیز بگویم ما می‌آئیم و بعد از این هم ما با شما کار داریم آمدند و منم از روز اول این بلافاصله منعکس میشود برای اینکه من روز اولی که رفتم در آن دستگاه و مدیران مان را جمع کردم باهاشان صحبت کردم گفتم ما یک دستگاه مطالعاتی هستیم اجرائی هم هستیم ولی بیشتر مطالعاتی است ما در اینجا هستیم برای اینکه بدستگاههای مختلف دولت کمک بکنیم و کارشان را درست انجام بدهند سریع تر و سریع تر انجام بدهند و اگر کمک پشتیبانی ما نباشد چه از لحاظ سازمانی، تشکیلاتی، روشها و چه از نظر استخدامی اینها کارشان را نمی‌توانند انجام بدهند اینکه اگر آنها می‌روید واقعاً نشان بدهید از ته دلتان که شما آمدید در اختیار آنها هستید و آنها هر وقت که با شما کار داشتند بلافاصله نگذارید آنها پیش شما بیایند شما بلند شوید بروید آنجا نه تنها از شأتان کمتر نمی‌شود به شأتان اضافه می‌شود و این یک حالت واقعاً خیلی خیلی نزدیک بین ما ایجاد کرد یعنی هیچ جا پی‌گیری در هیچ دستگاهی هیچ جا نبوده حتی مجلس که میرفتیم می‌گفتند ما این روزها حرفهای عجیب و غریبی می‌شنویم همه می‌گفتند سازمان امور اداری می‌خواهد به همه ریاست بکند حالا می‌گویند یک دانشگاهی آمده نه تنها نمی‌خواهد حکومت بکند می‌آید مزاحم ما می‌شود که شما چه می‌خواهید که ما به شما بدهیم این به ما خیلی کمک کرده و روحیه همکارانمان اکثرشان جز دو سه تا مدیر که یک مقداری حالت سنتی ممکن داشتند همه شان جوان بودند و همه شان دیدگاه جدید داشتند بخصوص کارشناسان ما که جوانهای ممتازی بودند و اینها اصلاً دنیای تازه ای بروی خودشان واسطه می‌دیدند که بروند در این دنیا خودشان را نشان بدهند و این خیلی کمک کرد به ما واقعاً کمک کرد حتی زمانی من از اینجا به آنجا می‌پریم باز برمی‌گردم اگر سوالی داشتید ولی باز من به این چیز اشاره بکنم اگر نظرت باشد اعلیحضرت جزء بعضی از این به اصطلاح موازینی که اعلام کرده بودند قبلاً اصول انقلاب حتی بعداً زمانی که ما رفتیم حالا بعدها دیگر انقلاب اداری نمی‌گفتند می‌گفتند اصلاحات اداری این کارها باید بشود در هماهنگی با آن ما شروع کردیم به یک رشته مطالعات عمقی در دستگاههای مختلف ایران از نظر کارائی و از نظر قابلیت تولید اینها در حد اعلا به اصطلاح Productivity و به اصطلاح کارائی و مؤثر بودنشان و در این مطالعات برای اینکه رابط تمام این فعالیتهای ما هم آقای معینیان رئیس دفتر مخصوص که ما مطالعات را قرار بود انجام بدهیم و نتیجه مطالعات

را از طریق دفتر آقای معینیان بفرستیم شخص اعلیحضرت البته خود مطالعه به اضافه خلاصه‌اش در سه صفحه براساس آن ایشان می خواندند و نظرشان را اعلام میدادند.

سؤال : اینها در حدود ارزیابی هائی بود.

آقای عالیمرد : ارزیابی های دسته های مختلف امور اداری این در مرحله بعدی یعنی وقتی که ما آن کارهای مربوط به قانون استخدامی را داشتیم آماده می کردیم به آن وسطهایش رسیده بود این را شروع کردیم که از نظر تشکیلاتی بینم کارائی دستگاه اداری چه هست خیلی از دستگاهها فرضاً یک وزیر بود با ۶ ، ۷ تا معاون در صورتی که شاید ضرورت بیشتر نداشت آن وزارتخانه ۴ تا معاونت بیشتر داشته باشد و حتی در طول مدت بشود ۳ تا و همینطور ستون مختلفی که ایجاد شده بود که افراد برای اینکه حقوقشان زیاد بالا نبود از طریق ایجاد مدیریتهای یا دوائر و شعبات اداره و اداره کل فلان و اینها بشود به اینها یک کمک به اصطلاح هزینه بدهند یا حق شغل اسمش را گذاشته بودیم ولی در واقع برای این بوده ( پایان نوار ۴ آ )

#### شماره نوار ۱۲

آقای عالیمرد: همانطور که گفتم افراد انگیزش داشته باشند که کارهایشان را با علاقمندی بیشتری انجام بدهند برای اینکه سطح حقوق درایران واقعاً خیلی پائین بود بخصوص در مقابل بخش خصوصی و بخش خصوصی که در آن سالها یک مرتبه اوج گرفته بود تمام متخصصین را می خواست بدور خودش جمع و جذب بکند و پول هم داشتند که بپردازند این که این نوع به اصطلاح کمک هزینه یا حق شغل خیلی مؤثر بود در نتیجه براساس آن به اصطلاح دستوری که صادر شده بود و سازمان امور اداری استخدامی کشور مسئول این کار شده بود البته نخست وزیر قبلاً با من صحبت کرده ولی دستور اعلیحضرت از طریق دفتر مخصوص به ما ابلاغ شد و رئیس دفتر بازرسی مخصوص شخص اعلیحضرت هم مسئولیت پیدا کرده بود که از لحاظ این که دستگاهها با ما همکاری نزدیک بکنند با ما همکاری داشته باشند و این تیمسار فیروزمند بود که رئیس دفتر مخصوص اعلیحضرت بود دفتر نظامی یا دفتر بازرسی نمیدانم.

سؤال: بازرسی و فیروزمند در نخست وزیر نبود.

آقای عالی‌مرد: نه. در دفتر اعلیحضرت بود البته خود شخص فیروزمند بود کس دیگر نبود و ما کارمان را به این صورت باز اینجا همان دید مشارکتی که من اول اشاره کردم آن را باز مینا قرار دادیم ما تجهیز کردیم همکاران خودمان را در سازمان امور اداری استخدامی کشور و از وزارتخانه های کوچک و بزرگ یعنی یک کوچک یک بزرگ به این ترتیب نه اینکه اول بزرگها را شروع کنیم و بیائیم از کوچک شروع کنیم برویم به بزرگ و بخصوص وزارتخانه هائی که فکر می‌کردیم مسئله بیشتر دارند ولی همه را می‌بایستی مطالعه کنیم کاری که کردیم وقتی دستگاه افراد خودمان را تجهیز کردیم تماس گرفتیم من با این وزارتخانه مخصوص و از وزیر یا معاون اداری آن دستگاه تقاضا کردم یکی یا دوفرد از افراد ممتاز آن وزارتخانه را که می‌توانند در اختیار ما بگذارند بخصوص کسانی که شاغل نبودند یا خودمان از طریق همکاران اداری خودمان در دستگاهها تشخیص می‌دهیم که دو سه نفر فرد برجسته وجود دارند که به تمام زمینه های کار وزارتخانه آشنائی دارند و تمام زیر و بم وزارتخانه را خوب می‌دانند و پیشنهاد می‌دادیم که اگر فلانکس یا فلانکس اجازه بدهید که در عرض این یکماه یا دوماه آینده که ما می‌خواهیم در وزارتخانه مطالعه بکنیم اینها با ما همکاری بکنند و تمام وزارتخانه‌ها واقعاً هرکه را گفتیم بلافاصله در اختیار ما گذاشتند با تیم ما این که تیم‌ها شروع کرد به بررسی ولی اولین جلسه را خود من میرفتم دفتر وزیر با گروهی که داشتیم تمام اینها و خود وزیر با تمام معاونینش در آنجا بودند.

سؤال: اولین وزارتخانه ای که رفتید کجا بود یا چند تا از اولی‌ها.

آقای عالی‌مرد: همه اش بود فکر می‌کنم از وزارت کشاورزی شروع کردیم که یکی از بزرگترین بود، دادگستری، کار، فرهنگ و هنر، آموزش عالی همه شان فقط همانطور که گفتم درست اولی و دومی یادم نیست ولی میدانم که براساس شاید اولینش هم حتی وزارت علوم و آموزش عالی و وزارت کشاورزی این دو تا باهم

سؤال: ببینم این در زمان نخست وزیری دکتر آموزگار شروع شد

آقای عالی‌مرد: نه. در زمان هویدا. شروع کردیم

سؤال: در زمان هویدا پس یعنی هنوز لایحه اموراستخدامی کشور در جریان بود.

آقای عالی‌مرد: در جریان مطالعات خودمان بود آن لایحه را آن دوستان خارجی ما تهیه کرده بودند ولی ما تازه

شروع کرده بودیم همزمان با او این کارها را می کردیم و در هرزمینه ای که اگر نظر خاص اداری و مشورتی می خواستیم این مشاورین خارج ما در آن زمینه یکی از این همکاران ما مسئول آن وزارتخانه با هاشان تماس می گرفت می گفت که مثلاً در این زمینه یک همچین مسائلی است شما نظرتان را بدهید وقتی که می خواستند گزارش نهائی را تهیه بکنند این که واقعاً آنها در آن زمینه ها به ما کمک اساسی کردند ما می رفتیم وزارتخانه ها همیشه من صحبت خودم را شروع کردم و گفتم که معمولاً در هر دستگاهی وقتی که مسائل و مشکلاتی هست رئیس دستگاه میرود دنبال یک گروه مطالعاتی و معمولاً در تمام کشورها اینها دستگاههایی هستند پول می گیرند و می آیند مطالعه می کنند و نتیجه مطالعات را در اختیار دستگاه می گذارند که دستگاه عمل بکند ما اینجا در اختیار شما هستیم فقط بعنوان آن گروه مشورتی که شما ما را خواستید ما آمده ایم البته اوامری صادر شده که ما براساس اینکه می خواهیم اصلاحات اداری و اساسی در ایران بکنیم مطالعات را بکنیم ولی ما اینجا به این ترتیب آمده ایم مثل اینکه شما از ما خواستید فقط ما از شما پول نمی گیریم در اختیار شما هستیم و این گروه، گروه مشورتی شما هست و گروهی است که برای شما کار می کند هرزمینه ای را که شما بخواهید و فکر می کنید مهمتر است آن زمینه را ما بررسی بیشتر می کنیم ولی تمام زمینه ها را بررسی خواهیم کرد ولی براساس تصمیمات گرفته شده و وزیر وزارتخانه مثل اینکه در هیئت دولت این مطرح شده بود نخست وزیر هم گفته بود پس فلانروز سازمان اموراداری این مطالعات را شروع خواهد کرد همانطور که گفتم در هیئت دولت هم مطرح شده بود بعضی از این ها داوطلب هستند روحانی از آنهایی بود که داوطلب شده بود اول بیائید پیش ما ما بزرگتریم مسائل بیشتر داریم در نتیجه فکر می کنم دلیلش این بود که کشاورزی مثلاً علوم و آموزش عالی شاید از آن اولین ها بودند که ما رفتیم و در نتیجه ما اینجا هستیم در اختیار شما هستیم و این مطالعات را برای شما می کنیم و هر ترتیبی که این مطالعه انجام شد گزارش نهائی را خواهیم آمد پیش شما و پیش شما مطرح خواهیم کرد و تصمیم نهائی را مشترکاً خواهیم گرفت و بعداً گزارش آنرا خواهیم داد البته اگر مسائل اساسی باشد در آنجا مطرح خواهیم کرد و ما مسائل اساسی را ضرورتاً باید منعکس بکنیم. این که وزارتخانه ما را با آغوش باز پذیرفت واقعاً به این صورت و همیشه در تمام جلسات هیئت دولت هرکدام از این را که چیز می کردیم دانه دانه واقعاً من باید حق را ادا بکنم و بگویم که اینها همه شان پشتیبانی فوق العاده داشتند همه شان گفتند آقا فلانکس آمده ما در گذشته می آمدند به ما با قولچماقی می خواستند چیز بکنند حالا فلانکس آمده می گوید ما در اختیار شما هستیم شما هر مسئله ای دارید بگوئید ما این را بررسی می کنیم نتیجه اش را به خودتان می گوئیم اگر می خواستید بکنید بکنید نخواستید بکنید نکنید البته او نمی گوید که نخواستید بکنید ولی ما میدانیم که با این دید می آید آنجا بهر حال این مطالعات را انجام دادیم و تمام وزارتخانه در واقع به یک ترتیبی نیش از ما خورد از دید اگر ایرانی نگاه بکنیم ولی با آرامش جز یکنفر که اسمش را خواهم گفت آقای پهلبد است و شاید هم بعلت

ارتباطش با دستگاه سلطنت این عکس العمل را داشت ولی خوب تمام وزراء وقتی که ما نتیجه نهائی را بردیم و اعلام کردیم گفتیم البته این کارها باید انجام بگیرد ولی ما به شما فرصت می‌دهیم در سه مرحله . سال اول، سال دوم، سال سوم . از بعضی از وزارتخانه‌ها که ۶ تا، ۷ تا معاونت داشتند ۳ تا ۴ تایش را پیشنهاد داده بود که حذف بشود برای اینکه ضرورتی برای این کار نبوده و وزیر وزارتخانه وقتی که با هاش صحبت می‌کردیم گفت من به شما قبلاً حق میدهم ولی حالا من نمی‌توانم ولی با این برنامه هائی که شما دارید آموزش و فلان ما دنبال متخصص هستیم قطعاً در این زمینه‌ها و با این عدم تمرکز و تفویض اختیار به استان‌ها و استانداریها ما مسائل کم خواهد شد و حق می‌دهیم به شما و خیلی هم ممنونیم که شما یکمرتبه تیغ را به گردن ما نگذاشتید این اتفاقاً روحانی گفت می‌گوید در سه سال این کار را انجام بدهید و ما خیلی ممنونیم .

سؤال : حالا این دو تا با هم تقریباً انجام گرفت هم کار امور استخدامی و هم کار سازمان و تشکیلات کارهای دیگر.

آقای عالی‌مرد : این البته کار تشکیلات حتی بعد از اینکه لایحه نهائی را تهیه کردیم به نخست وزیر دادیم باز ادامه داشت فکر هم نمی‌کنم تمام وزارتخانه‌ها تمام شد شاید دوتایش هم وزارتخانه و هم دستگاههای وابسته اش را یعنی اگر میرفتیم سازمان برنامه سازمان آمار را هم بررسی می‌کردیم وابستگی داشت اگر می‌رفتم فرضاً مثلاً وزارت دادگستری ، ثبت اسناد را هم بررسی می‌کردیم ، یا اگر می‌رفتیم وزارت کشور ثبت احوال را هم بررسی می‌کردیم.

سؤال : لایحه حال بعد برگردیم به لایحه امور اداری و استخدامی این لایحه کی به مجلس داده شد.

آقای عالی‌مرد: این لایحه متأسفانه وقتی که ما دادیم به دستگاه نخست وزیری در اردیبهشت ماه آن سال بود آنجا روال کار همیشه این بود که یک دفتر حقوقی نخست وزیری داشت در آن دفتر حقوقی هر لایحه ای که می‌آمد این مطرح می‌شد یک نماینده از وزارت دادگستری می‌آمد یا یکی از معاونین وزارت دادگستری که معاون به اصطلاح حقوقی وزارت دادگستری و اجرائیش یا یکی از مدیران حقوقی آنجا که مسلط بود برمسائل حقوقی هم وزارتخانه هائی که آن لایحه در آنها به یک ترتیبی اثر می‌گذاشت و آنجا باید هماهنگی نهائی میشد به مجلس داده میشد این یکی دوماهی طول کشید و بعداً بحرانهائی یکی بعد از دیگری شروع شد این لایحه به مجلس داده نشد ولی مسئله ای که بودجه شان در مجلس مطرح شد در مجلس می‌دانستند که ما این لایحه را تهیه می‌کنیم و این وزراء

و وزارتخانه ها مختلف مطرح کرده بودند هم رئیس مجلس شورای ملی و هم رئیس مجلس سنا و هم دکتر سجادی که در بعضی از جلساتی که مجلس من برای مسائل استخدامی میرفتم در این کمیسیونها می گفتند خبرهای خوبی می شنویم که یک لایحه استخدامی جامع و کامل دارید تهیه می کنید مثل اینکه همه باهاس موافقتن زودتر بیاورید اینجا که ما به انتظارش هستیم یعنی حتی آنها هم بطور غیرمستقیم در جریان تهیه این که ما با همه جا تماس می گیریم ولی این به مجلس نرفت برای اینکه با آن دوران بحران شروع شدو در نخست وزیری ماند.

سؤال : یعنی درنخست وزیری مورد بررسی قرار گرفت.

آقای عالیمرد : دیگر نمیدانم من که نمیرفتم، آقای دکتر آموزگار نسخه های مختلف این را داد تهیه کردند به تمام وزراء داد که بخوانند و نظراتشان را بدهند و وزراء هم مدتی طول دادند که نظراتشان دادند حالا نمیدانم دلیل اینکه عقب افتادن مجلسش برای اینکه وزراء نظراتشان را داده بودند و دو سه نفر از وزراء هم نظراتشان را داده بودند ایشان جمشید آموزگار آنها را داد به من یعنی بعضی ها این نظرات را داشتند اینها را نگاه کنید و بقیه را هم منتظرم که بیاورند ببینم . نظرات زیادی نبود یعنی تغییراتی چیزی نبود یک چیزهای کوچولو کوچلوئی بود که براساس آن مطالبی که ما در قانون به اصطلاح لایحه قانونی گنجانده بودیم لطمه بهش زد.

سؤال : شما خبر دارید که این لایحه را بعداً این نظام بعدی که آمد باهاس چکار کرد.

آقای عالیمرد : نخیر هیچ اطلاعی از آن ندارم.

سؤال : حالا بخش مربوط به تشکیلات، سازمان و کارهایی که آن به کجا کشید.

آقای عالیمرد : آها آن را داشتم می گفتم ما هر گزارشی که تهیه می کردیم و آماده می کردیم نسخه نهائی را می بلدیم به وزارتخانه حتی قبل از اینکه جلسه ناهئی تشکیل بشود می دادیم به معاون اداری آن دستگاه او هم با شخص وزیر و همکاران دیگرش او را می دید آماده می شدند جلسه نهائی را تشکیل میدادند میرفتم آنجا ، آنجا با هم بحث و گفتگو می کردیم مثلاً وزیر وزارتخانه یا همکارانش می گفتند که شما گفتید که مثلاً این سه تا معاونت اضافی است . معاونت اول شاید بعد از مدتی بشود ولی آن سومی امکان پذیر نیست ما بحث اصولی در آنجا می کردیم و در تمام موارد به تفاهم رسیدیم تنها موردی که همانطور اشاره کردم ما مسئله پیدا رکدم رفته

دویم به وزارت فرهنگ در آنجا آقای پهلید یک مقدار ناراحت بود برای اینکه آن وزارتخانه به آن کوچکی مثل این که ۵ تا یا ۶ تا معاونت داشت به نظر ما یا ۳ تا معاونت بقیه دیگر اضافی بود خیلی از ادارات دیگر که ما فکر می کردیم با هم باید ادغام بشوند و ما در این طرح نهائی مان نوشته بودیم که این اداره کل به آن اداره کل ادغام می شود این اداره از این اداره کل منتزعی می شود می رود آنجا به دلیل منطقی تعیین دستگاه را کاملاً منطقی کرده بودیم. در گذشته بر آن اساس درست شده بود فرضاً یک شعبه ای درست می کردند یک دائره ای درست می کردند بعداً بعد از مدتی آن را می کردند اداره که حقوق افراد برود بالاتر و بعداً این در فلان اداره کل اصلاً بعضی از این دستگاهها ما می دیدیم که دو تا سه تا اداره در یک اداره کل است که اصلاً ارتباطی به فعالیتهای آن اداره ندارد و در بعضی از موارد می دیدیم که شبیه این اداره در یک وزارتخانه دیگر است و این کار متعلق به آن وزارتخانه است و این وزارتخانه نباید این کار را انجام بدهد و از اینجا می نوشتیم که باید حذف بشود به این دلائل و فلان وزارتخانه که این دفتر را دارد یا این اداره را دارد آن اداره باید تقویت بشود برای اینکه در آنجا این کار منطقی تر است و فعالیت آن وزارتخانه می خورد یعنی به این ترتیب تمام جانبه نگاه می کردیم و وقتی که این تفاهم نهائی ایجاد می شد در آن جلسه آقای پهلید خیلی ناراحت بود گفت نمیشود فلان و اینها منم در نتیجه گفتیم که این دستور اعلیحضرت است و فرق نمی کند ما گزارش را بهمین صورت میدهم اتفاقاً وقتی که آن گزارش ما رفت بلافاصله تصویب هم شد حالا ایشان هرکاری را که رفته بودند بکنند یا ادعا می کردند و اولین گزارش ما که رفت پیش آقای معینیان برگرداند ایشان تلفن کرد گفت این گزارش را همین الان اعلیحضرت به من دادند و بالایش گفتند به عالیمراد تبریک بگوئید و بگوئید کار بسیار عالی شده و بقیه دستگاهها را هم بهمین ترتیب انجام بدهید و ابلاغ بشود به وزارتخانه که در رأس مدتها معین انجام بگیرد. ایشان می گفت من این دو وزارتخانه را می فرستم یک نسخه را هم برای خود شما می دهم شما خودتان ابلاغ بکنید.

سؤال : حالا قبل از این که من یکی دو سه سؤال دارم برای اینکه شما خیلی جالب هستید در دوره نخست وزیر افراد مختلف در هیئت دولت شرکت می کردید و بعد یک مقایسه اینها جالب است برای . . . ولی قبل از آن یک سؤال دارم کوتاه راجع به صحبت می کنیم ولی درعین حال خوب تدریس علوم اداری می کنید در امریکا و یک حکومت مقایسه ای و مقایسه سیستمهای اداری مختلف نظام ایران از نقطه نظر توانائیهای اداری و هم منطقی بودن اداری در مقایسه لبا نظام های دیگر چطور بود یعنی خیلی تفاوت داشت خیلی پائین بود، متوسط بود در حد بالا بود چگونه می دیدید از نقطه نظر این . . .

آقای عالیمراد : دستگاه اداری ایران بطور کلی در مقایسه با سیستم های اروپائیش به ما نزدیکتر بود خیلی

مشابهت زیاد به آنها داشت با یک تفاوت که در سیستمهای اروپائی شاید رابطه شخصی افراد البته این هم عیب است و هم حسن است با یکدیگر و رئیس مرئوس با سیستم ایران این فرق را داشت که در ایران ما حالت انسانی تری داشتیم در روابط مدیر و غیر مدیر تا آن کشورها لاقلاً در زمانی که ما در دستگاه اداری ایران بودیم یعنی قبلاً من بعنوان یک کارمند در راه آهن و بعداً در دستگاههای مختلف و مقایسه این با سیستم آلمان یا سیستم فرانسه که مدیر قادر مطلق است و کارمند، کارمند، کارمند به اصطلاح . . . . . فقط می نشیند سرش را می اندازد پائین و کارش را می کند و رئیس دستورش را میدهد وقتی در ایران ما رابطه انسانی تری داشتیم البته این شاید آن حالت جامعه به اصطلاح انتقالی که یک مقداری ارزشهای سنتی یک قدری می گوید ، روابط شخصی فیما بین افراد و این در دستگاه اداری منعکس می شود و آن رابطه منطقی و عقلانی دستگاه حکومتی صد درصد به آن صورت نیست که اتفاقاً خیلی هم بنظر من مطلوب است برای اینکه آن دید انسانی یا به اصطلاح . . . . . که حالا در مدیریت است خیلی تأکید می کند آن برداشتی که ما در ایران داشتیم و آن روابط بین اشخاص که ما مثلاً اسمش را اینجا گذاشته اند Networking ما در ایران می گفتیم رابطه شخصی خوب Networking همان کار را می کند در یک زمینه ما ضعف داشتیم و آن در زمینه فعالیتهای تخصصی و مشاغل تخصصی ما این دستگاهها را که رفتیم مطالعه کردیم می دیدیم که در زمینه کارهای تخصصی فرضاً وزارت مسکن و شهر سازی فرضاً در تهران ۲۵۰ شغل اداری دارد و فقط ۷۵ تا تخصصی و ما می دیدیم در زمینه تخصصی مسکن و شهرسازی متخصصین و فلان و اینها در آن زمینه های فنی بیشتر نیاز است تا این ۲۵۰ نفر این ۲۵۰ نفر به ۷۰ نفر سرویس بدهند این که در بیشتر دستگاهها ما در واقع آن برشهایی که داشتیم و شغل هایی را که می بریدیم ما شغل های اداری به اصطلاح منشی گری کارمندی ساده را می بریدیم زیادی می دیدیم برای اینکه متخصص نداشتند میرفتند کارمند اداری استخدام می کردند که آنوقت آن کارمند اداری می بایستی کار فنی را انجام بدهد بعد از مدتی شاید یک مقداری از آن کار را یاد می گرفت براساس تجربه انجام میداد ولی خوب انجام نمیداد این که کارائی اگر زیاد نبود یکی به این دلیل بود کادر فنی مجهز وجود نداشت البته دلیلش این بود که یکمرتبه کشور در آن اوج به اصطلاح خیزش توسعه قرار گرفته بود ده قدم توسعه دو قدم در زمینه تجهیزکادر اداری برای اینکه لاقلاً ۴ سال طول می کشد تا یک حسابدار تهیه کرد ۵ سال طول می کشد که یک مهندس معمار آماده کرد یا ۶ سال یا ۷ سال طول می کشد که یک دکتر از دانشگاه داد بیرون و آن وقت ما فعالیتهای عمرانی را در ایران شروع کردیم با ازدیاد نفت بدون اینکه نیروی انسانی با وجودی که سازمان برنامه ما بخش نیروی انسانی هم داشت بدون اینکه در زمینه نیروی انسانی برنامه ریزی خیلی منطقی کرده باشید رأس سه سال آینده این مقدار حسابدار باید بیاید البته حسابدار گفتم مدارس حسابداری در ایران اتفاقاً ایجاد شد ولی در زمینه های فنی به آنصورت نبود یک عده رفتند خارج یعنی باز کافی نبود و مدتی طول می کشید این که خیلی از وزارتخانه



های که ما رفتیم و بررسی کردیم دیدیم در زمینه های فنی و تخصصی برای عده ای شغل کم و اگر مشاغلی داشتند مشاغل پُر نشده بود و آنوقت در زمینه کادر اداری تمام مشاغلشان پُر شده بود در صورتی که می دیدیم یک سوم این افراد با ۴۰٪ گاه ۵۰٪ این افراد اضافی هستند آنوقت در زمینه کار تخصصی ۵۰٪، ۶۰٪ کمبود داشتند این یک مسئله اساسی در خیلی از کشورهای اروپائی ما این را نمیدانیم البته کشورهای اروپائی کادر مدیریشان به اصطلاح با ایران ما در آن دوره آخر فرق کرد در گذشته ایران ما مثل آنها بود فرضاً یک لیسانسیه حقوق وارد دستگاه اداری میشد میرفت مدیر میشد که در اروپا بود ما در ایران از سالهای ۱۳۴۰ بیعد شروع کردیم متخصصین آوردند و خیلی از مدیران ما به تدریج آمدند آن متخصصین شدند که از این نظر یک مقداری نزدیک به سیستم آمریکا این که ما در بعضی از زمینه ها شاید حتی پیشرفت کردیم دستگاههای تازه ما مثل سازمان برنامه، مثل سازمان اموراداری و استخدامی کشور، مثل بانک مرکزی، مثل وزارت اقتصاد ما که البته با وزارت دارائی ادغام شد دستگاه سنتی و دستگاه دولتی . این دستگاههایی که تازه در ایران ایجاد شد اینها کادر متخصص در حد کافی داشتند و گاه حتی زیاد که به دستگاههای دیگر حتی دستگاه من مرتب وزراء و وزارتخانه های مختلف از ما می گفتند ما رئیس کارگزینی می خواهیم ما یکی از کارمندان یکی از کارشناسان را می فرستادیم میرفت آنجا مدیر می شد این کمبود در این دستگاههای نو و جدید وجود نداشت این که آن دستگاهها را من با هر دستگاه برنامه ریزی و یا دستگاه امور استخدامی و یا بانک مرکزی را با هر بانک مرکزی در هر جای دنیا تا جایی که اطلاع دارم می توانم مقایسه بکنم بگویم نه تنها چیزی کمتر نداشتم حتی در بعضی از زمینه های در زمینه امور اداری و استخدامی ما حتی پیشرفتگی داشتیم یکی دو تا مثال بزنم حتی در زمینه هایی که تازه در امریکا در دو سال اخیر به اصطلاح نگهداری از بچه Child Care مطرح شده بود دولت فدرال در زمینه اش دارد فکر می کند که یک لایحه به مجلس ببرد در ویرجینیا صحبتش را کردند دانشگاه ما یک مرکز Child Care داشت یکی از وزارتخانه های اینجا که مثل وزارت راه ایران است Transportation آنجا را دارند یکی درست می خواهند بکنند که در اینجا پدر و مادر که بچه شان آنجا می گذارند باید پول بدهند در ایران ما بعنوان . . . با همکاری سازمان زنان مهناز افخمی بیشتر در جریان این کار هست ما در این زمینه پیشروتر از امریکا و بسیاری از کشورهای دنیا هستیم شاید کم نظیر باشد چونکه ما بلافاصله بعنوان مدرن در دستگاه خودمان این کار را شروع کردیم بعداً بتدریج بعضی از دستگاهها که سازمان برنامه به آنها دیگر آن دستگاههای تازه بوجود آمده زودتر دنبال این فکر رفتند تا دیگران ما یکی از قسمتهای یعنی ضلع شرقی طبقه اول ساختمان سازمان امور اداری و استخدامی کشور را تخصیص دادیم به مرکز نگهداری از کودک یک سرپرستار هم استخدام کردیم و سه تا کمک برایش گرفتیم اول ۳۰ ، ۴۰ تا و بعداً تمام همکاران ما از بچه ۶ ماهه تا ۳ ، ۴ ساله که بعداً به کودکان میرفت بچه هایشان را می آوردند اینجا می گذاشتند خودشان در دستگاه

کار می‌کردند خود مدیرانشان می‌گفتند که در این یکی دوماه اخیر که این بچه‌ها را آوردند اینجا ما کارهایمان خیلی سریعتر و بهتر می‌چرخد دلیلش این بود که مادر یا پدر وقتی که فرزند وقت نهار میشد یا آن ده دقیقه به اصطلاح وقت چائی خوردن یا قهوه خوردن ساعت ۱۰ میشد میرفت آن پائین یک سری به بچه اش میزد و برمی‌گشت از دفتر خودش تا آنجا ۱۰۰ قدم بود و بچه آنجا بود و این را مجانی بدون اینکه دیناری بدهند من وقتی این موضوع را در کلاس می‌گویم یا با دستگاه دولت ویرجینیا مطرح می‌کنم می‌گویند عجب ما اینقدر عقب مانده‌ایم ما در سال ۷۶ این کار را در دستگاه خودمان می‌کردیم و بسیاری از دستگاهها یکی بعد از دیگری البته دیگران شاید خودمان بگوئیم که ما پول نفت را داشتیم پول داشتیم این کار را کردیم ولی خیلی از کشورهای دیگر پول نفت بیشتر از ما داشتند صرف این کار نکردند این که خیلی یا آن لایحه استخداسی که ما تهیه و آماده کردیم و فرستادیم به دفتر نخست وزیری قبل از اینکه لایحه جدید استخداسی آمریکا به کنگره داده بشود و تصویب بشود از آن از بعضی از لحاظ پیشرفته تر بوده زمینه هائی هست که از آن پیشرفته تر است . البته یک دلیلش این بود که افرادی مثل میسی اینها که ۲۰ ، ۳۰ سال در دستگاه استخداسی آمریکا فکر کرده بودند و خواسته بودند که این لایحه را عوض بکنند کنگره آمریکا یک مقداری حالت محافظه کاری فلان و اینها دارد و هرگز پیشنهادهای کمیسیون بران لو در سال ۱۹۳۸ قبول نکردند نمیدانم رول کامیشن اول چهره اش دوم ۵۵ بعضی از این جاها این پیشنهادها رفته بود و کنگره همینطوری این دست و آن دست کرده بود یا زده بود به سال ۵۸ مانده بود ولی اینها این فکرها را داشتند ما هم که از نظر تئوری اینها را خوانده بودیم این که هماهنگی با اینها و منطقی بودن اینها کمک به کارمند بود تقویت کارمند بود و بالا بردن حقوق کارمند و دانش کارمند، حمایت کارمند ، کدام کارمندی این را نمی‌خواهد . این که در این زمینه واقعاً هم وقتی که همکاران ما بحث و گفتگو این زمینه‌های مختلف می‌شد یک نفس راحتی می‌کشیدند عجب در این زمینه هم ما می‌توانیم این کار را بکنیم می‌گفتیم حتماً این کار را می‌کنیم و البته من گاهی در زمان هویدا که شروع می‌کردیم یکی دومرتبه گفته بودم بهشان این کار را . . . . من میدانم دیگر بقول خودش یکروز گفتش به انگلیسی *you Pontificate* بشینید اینجا کارها را انجام بده و همکاران ما واقعاً اینها را انجام دادند این که ما خیلی از زمینه‌ها واقعاً نه می‌توانم ادعا بکنم نه تمام دستگاهها در بسیاری از دستگاهها کارهائی که ما کردیم در اوج پیشرفت بوده حتی در مقایسه با بعضی از دستگاههای دولت فدرال از بسیاری ایالات آمریکا ما از نظر اداری و استخداسی اگر جلوتر نباشیم نبودیم و عقب تر نبودیم از بسیاری از ایالات پیشرفته تر بودیم.

سؤال : حالا من می‌خواهم برای اینکه وقت پیدا کنیم این سوالات را بکنم مربوط به این کابینه هائی که درش شرکت داشتید با ۴ نخست وزیر یا ۵ نخست وزیر در واقع با آقای امیرعباس هویدا ، دکتر آموزگار، شریف

امامی، ازهاری، شاپور بختیار. خوب اینها را از یک به یک می‌توانید بگوئید اول از نخست وزیران که آنها چه جور بودند و چه جوری کار می‌کردند.

آقای عالیمر : خوب عباس هویدا یک آدم عجیب و فوقالعاده ای بود از دیگران با وجود این که کمتر کسی ممکن است می‌تواند بگوید انتلکتوئل بود از نظر من یک انتلکتوئل بود من هر وقت میرفتم به دفتر او آخرین کتابی که در فرانسه چاپ شده بود که اگر یک کتاب ادبی بود یا یک کتاب در زمینه های اجتماعی و سیاسی بود یا یک نسخه سر میزش بود و نه تنها یک نسخه روی میزش بود تا صفحه فلان خوانده بود و یک چیزی گذاشته بود آنجا و یاد داشت‌هایش کنارش نوشته بود و مواردی بود اگر کتابی بود که اگر این را نخواندی این کتاب را من تمام کردم میدهم بخوان یا اگر این کتاب مربوط بود به یک زمینه ای کاری که فلان وزیرش در فلان وزارتخانه این برایش مهم بود می‌گفت این کتاب را تمام کردم اگر این کتاب را پیدا نکردی من این را میدهم تو بخوان به این ترتیب این نه تنها با اوضاع سیاسی دنیا و ایران مرتب در تماس بود بلکه با دنیای انتلکتوئل . . . . یک آدمی بود شاید من نمیدانم من با هاش دوست به آنصورت نبودم ولی می‌دیدم که آدم دوست پرست و رفیق پرست بود رابطه اش با همکارانش رابطه بسیار نزدیک انسانی و دوستی بود و به همکارانش در واقع آن نقش خودش که نخست وزیر تا رئیس الوزراء که هر هزینه هرکاری بکند به این ترتیب تا ریاست به همه بکنند این در واقع با آن قدمتی که درکارش داشت بعد از ۱۳۰۱۲ سال نخست وزیر بودن و یک وقتی که من اول رفتم آنجا بعد از ۱۰ سال یا ۹ سالی که نخست وزیر بود فوق العاده است که یک شخصی قدرت گیش نکرده باشد یعنی در تار و پود قدرت و قدرت طلبی گرفتار نشده بود بهش می‌گفتم حتی من وقتی که دانشگاه بودم مثل می‌گفتید یک استادی از خارج این را بردار بیاور اینجا با من نهار بخوریم افرادی که از خارج آمده اند این نقشش بود یا در دستگاه دولت وزارت کشور بودند یا در سازمان امور اداری و استخدامی کشور سیروس المپی از امریکا آمده بود یکروز من آن زمان در دانشگاه بودم باهاش صحبت می‌کردم می‌گفت این را بردار بیاور اینجا من بینم این جوان را اینطور دوستانه بود نزدیک بود تمکین بود با اختیار تام باوجودی که دستگاه من جزء دستگاه نخست وزیری بود هم سازمان برنامه و هم ما جزء ابوابجمعی نخست وزیری بودیم. من وقتی که معاونین را می‌خواستم انتخاب بکنم از نظر پروتکل منم آدم چیزی هستم . . . . هرچه دلم بخواهد می‌خواهم بکنم ولی خوب از نظر اتیکت واقعاً گفتم می‌خواستم با شما راجع به دستگاه و معاون اینها صحبت بکنم گفت اصلاً لازم نیست تو به من بگوئی هیچ من با اجازه خودت حرفت را قطع می‌کنم با ادب دلیل نداشت که نخست وزیر من بگوید که من با اجازه تو حرفت را قطع می‌کنم گفت تو اصلاً با من در این زمینه صحبت نکن گفتم علتی که می‌خواهم مطرح کنم این که من شخصی را انتخاب کردم که سابقاً یکی از برجسته ترین اعضاء همین سازمان بود و بالاترین مدیرکلش مدیرکل اموراستخدام در

سازمان امور اداری بالاترین مدیرکل بود و مهرآسا قبلاً مدیرکل استخدام بود و بعد از او مسعود پرومند شده بود و این دونفر با سوابقی که در دستگاه دولت داشتند که از زمانی که دانشگاه میرفتند عضو دستگاه دولت بودند بیست و چند سال سابقه خدمت اداری داشتند و در شورای عالی اداری کشور یکیش بود و آن یکی هم در سازمان امور اداری و استخدامی کشور از اولش بود و بعداً رئیس اداره بازنشستگی شده بود هردوتایشان به بالاترین سطح رسیده بودند جز معاونت دبیر کل یعنی بطور طبیعی ولی شنیده بودم دستگاههای امنیتی با مهرآسا که بهائی است مخالفت می‌کنند یعنی میدانیم بطور طبیعی یک چیزی می‌فرستادند . . . . گرفته بشود فقط ما وقتی که وزارت کشور رفتیم من و تو . . . . نگرفته بودیم چیزها را پُر نکردیم بقیه همه با آن کلیرنس می‌آمدند و آنجا نگهداشته بودند بعلت بهائی بودن گفتم من به این دلیل گفتم خودت چیز بکن تو اختیار داری هرکاری خواستی می‌توانی بکنی ولی با من دیگر صحبت نکن هرکاری که می‌کنی منم آدم همانروز بدون اینکه از آنجا بیاید هم حکم ایشان را دادم و هم حکم آقای پرومند را هردو تا را معاون دستگاه کردم .

سؤال : جمشید آموزگار چه .

آقای عالی‌مرد : جمشید آموزگار وقتی که درنخست وزیری بود اگرسیوتر از وزارت کشور بود شاید بعلت وضع اجتماعی ، سیاسی مملکت بود کم حوصله تر شده بود و در جلسات هیئت دولت اگر همکاریانش هرکدام از وزراء آن انتظارات را که داشت طبق نظر و میل او انجام نشده بود حتی باهاشان تند صحبت می‌کرد حتی بصورتی که ناراحت کننده بود اگر با من آنطور صحبت میشد من مشت روی میز می‌کوبیدم بلند می‌شدم و میرفتم بهمین جهت هم در یک جلسه ای تنها جلسه ولی نه با همه از کسانی که هرگز در ارتباط با صفی اصفیاء غیرقابل لمس است بعلت اطلاعات جامع که دارد به کارهایش انجام میدهد ولی نسبت به بعضی از وزارتخانه‌ها وزیرکشورش یا وزراء مختلفش ۳ ، ۴ نفر کم حوصلگی نشان میداد یک جلسه هم در ارتباط با من برای اینکه رفته بودند بهش گزارش داده بودند که ما کارهای وزارتخانه ها را می‌خوابانیم حالا دلیلش این بود که یکنفر از طرف وزارت فرهنگ می‌خواستند بفرستند بعنوان وابسته فرهنگی به مراکش و این صلاحیتش را نداشت درنتیجه دستگاه من این را تائید و تصویب نکرده بود و این را بصورت دیگری رفته بودند به علیاحضرت گفته بودند و اینها هم از طریق وزارت علوم و آموزش عالی مأمور می‌شدند بعضی هایشان از طرف آنجا و بعضی هایشان از طرف وزارت فرهنگ و هنر ولی این یکی از طرف وزارت علوم و آموزش عالی درنتیجه گویا علیاحضرت وقتی که با جمشید آموزگار صحبت می‌کرده گفته بود که این کارها را در فلانجا خوابانده اند و انجام نمیدهند این در یک جلسه ای که آنجا بودیم گفت آره همین خوب همکار خودمان است و تمام کارها را درست و حسابی انجام

میدهد من خودم سابقه همکاری طولانی باهاش دارم ولی آنهم همکاریانش موش میدوانند توی کارها گفتم نه این درست نیست گفت نه به من اینطوری گفتند گفتم هرکه گفته بین خود گفته و دروغ گفته گفت علیاحضرت به من گفته گفتم پس علیاحضرت دروغ گفته و بعداً وقتی کاشف بعمل آمد بله این شخص صلاحیتش را نداشته و تحت یک شرایطی نمی توانست چیز بکند و اتفاقاً وقتی که می گفت من مشت زدم روی میز و اسبابهایم را جمع کرده بودم بلند بشوم بروم مهناز روبرویم می نشست با دکتر شیخ دیدم از آنجا نگاه می کنند اتفاقاً جلسه در هیئت دولت کارهایش تمام شده بود دو دقیقه بعد تمام شد و رفتیم این که نحوه کارش جمشید آموزگار یک مقدار با بیحوصلگی یا انتظار بیش از حد انتظاراتی که خودش داشت و با اسلوب تکیه و کاری خودش ارزیابی می کرد کارها را من فکر می کنم و بهمین جهت هم بیحوصلگی به خرج میداد البته ممکن بود در تمام وزارتخانه کار یک مقداری عقب افتاده باشد ولی نحوه برخوردش با همکاریانش در جلسات هیئت دولت گاهگاهی شاید متناسب با شأن این افراد نبود ولی یکی دو مورد میدانم در واقع بهش میشد حق داد که اینقدر ناراحت باشد ولی من اگر جای ایشان بودم در خلوت این کار را می کردم با آن شخص تا اینکه در جمعیت در حضور دیگران.

سؤال : شریف امامی چه.

آقای عالیمرد : دوران شریف امامی دوران عجیب و غریبی بود حالا یک اشاره به دوران آموزگار بکنم جمشید آموزگار با یک برنامه خاصی آمده بود در دستگاه دولت که یک مقدار کارهای اساسی و بنیادی انجام بدهد این که اگر کم حوصلگی و بیحوصلگی داشت فکر می کردی کارها را تمام کمال آنطوری که او فکر می کند باید آنطوری انجام بگیرد تا اینکه نوع دیگر یک دوم اینکه شاید ممکن است جمشید آموزگار به مذاقش خوش نیاید شاید یک مقداری دهن بین بوده باشد و بخصوص اگر آخرین کسی باهاش حرف زده باشد یک چیزی گفته باشد البته مواردی در وزارت کشور بوده یک همچنین چیزی پیش آمده بود و ایشان تحقیق در این زمینه میکرد و بعداً . . . ولی درنخست وزیری شاید فرصت این را نداشت که در هرزمینه ای این تحقیقاتش را بکند و عکس العمل نشان بدهد این که بی صبری او در اوج کمال بود و آن اواخر هم وقتی که انواع و اقسام موانع را می دید البته آدم با شهامت این است در یک جلسه یادم است گفت که سازمان امنیت به این فراماسیونها نمی گذارند ما کارهایمان را بکنیم و دو سه مورد را ذکر کرد گفت که هم سازمان امنیت و هم فراماسیونها دارند کارهای ما را تخطئه می کنند جلوی کارهای ما سنگ می اندازند و این در جلسه هیئت دولت با عصبانیت برسیم به دوره شریف امامی البته آموزگار باز برگردم که او دنبال این بود که برنامه ها ۱ ، ۲ ، ۳ ، ۴ ، ۵ اینها بچه ترتیب انجام گرفته و اگر ۶ تا انجام گرفته هفتمی انجام نگرفته چرا انجام نگرفته و اگر ناراحتی و عصبانیت داشت

بخاطر آن هفتمی بود نه بخاطر آن ۶ تائی که درست و انجام شده بود. در دوره شریف امامی دوره عجیب و غریبی بود دوره به اصطلاح فترت مملکت بود باید بگوئیم من میدانم ایشان نخست وزیر بود یا نخست وزیر نبود قبل از این که جلسه هیئت دولت تشکیل بشود ایشان با آقای دکتر نهاوندی دکتر باهری و دکتر آزمون جلسه داشت گاهگاهی هم دکتر بدیعی با آنها بود شاید چون که میدیدند با آنها میآید ولی گاهگاهی نبود و هر وقت میآمد و جلسه شروع میشد نوع صحبتها اینطوری بود که به ترتیبی که ما صحبت می کردیم یعنی در آن جلسه چهارنفره بالا مسائل و مشکلات این است و راه حلپایش این است به این صورت مثل اینکه دیگران در آنجا وجود ندارند در نتیجه و آقای آزمون گرداننده این جلسات صحنه ها بود ایشان متکلم وحده بود آقای شریف امامی گاهگاهی حرفهائی میزد یعنی جلسه را شروع میکرد و می گفت و بعد آزمون صحبتها را شروع میکرد دنبال حرفهای آزمون دکتر باهری و دکتر نهاوندی یعنی این سه نفر بودند اعضاء کابینه من که وزیر کابینه نبودم من بعلت کار اداری خودم در آنجا بودم و آنها دیگر فقط اسماً آنجا بودند اگر یک سوآلی راجع به وزارتخانهشان بود یک سوآلی می کردند یک چیزی میدادند بقیه چیزها همینطوری انجام می گرفت البته در دو سه جلسه که تصمیماتی راجع به کمک نظامی اینها گرفتند خوشبختانه مرا دعوت نکردند جلسه فوق العاده بعد از ظهر بود حالا میدانم چند نفر از وزراء بودند شاید همه شان نبودند دو جلسه یا سه جلسه هیئت وزیران در این دوماه و خورده ای که شریف امامی نخست وزیر بود تشکیل شده بود که بعد از ظهرها بود معمولاً جلسات صبح ها بود که ۱۰ تا ۱۲ که ما چیز می کردیم. در آن زمان کارها البته از طریق رابط های که داشتند اطلاعاتی که داشتند در فلانجا فلان چیز شده بود در فلان استان فلان خبر شده بود در تهران فلان کار شده بود اینها را می گفتند می بریدند سه چهارنفری بعد جلسه هیئت دولت تمام میشد البته نمی گویم صحبت های دیگر پیش نیامد ولی آن مطالبی که منتج به تصمیم گیری میشد از طریق این سه و چهارنفر بود مثل اینکه تصمیم گرفته شده بود یعنی یک کابینه کوچک در داخل کابینه بزرگ قبل از اینکه تشکیل بشود و همیشه ما یک ربع ، ۲۰ دقیقه، نیمساعت ، سه ربع آنجا می نشستیم تا این سه و چهار نفر می آمدند با شریف امامی.

سوآل : ازهاری چه .

آقای عالیمرد : ازهاری من در تمام مدت ایشان نخست وزیر بود هرگز احساس نکردم که ایشان نظامی باشد یعنی هر وقت با ایشان روبرو شده بودم در جلسات قبلی در زمان دولت هویدا هم که بعضی از جلسات داشتیم راجع به حقوق کارمندان ارتشی اینها که ما مطالعاتی کردیم من به آنها اشاره نکردم در سازمان اداری برای اینکه کارهای اساسی کردیم که حقوق کارکنان دولت با ارتشی ها و دستگاههای شرکتهای دولتی و فلان و اینها هماهنگی پیدا

کند و بخش خصوصی که در نتیجه یک مقداری شد یک مقداری هم بتدریج قرار شد بشود من حالت نظامی در ایشان ندیدم آن جلسه اولی که ایشان کابینه تشکیل داده بود بنظرم ۸ یا ۹ تا از وزراء اش نظامی بودند که دو روز بعدش ۳ ، ۴ نفر از آنها رفتند و غیر نظامی ها جایشان آمدند ایشان صحبت‌هایی که می کرد همیشه با یک دید مذهبی مطرح می کرد از مرجع تقلید خودش که آیه الله خوئی یک صحبت می کرد درباره مسائل مملکتی اساسی ترین مسئله ای که شاید از دید آنها از دید من اساسی نبود مطلب این بود که این‌هایی که مملکت را به این روز انداختند که اشاره به هویدا بود، مجیدی بود این ۴ ، ۵ نفری را که به زندان انداخته بودند که من باید اینها را محاکمه بکنیم و فلان و اینها و اینها باید اعدام بشوند اینها هستند که مملکت را به این روز انداختند.

سؤال : از هاری در واقع این را می گفت. در جلسه دولت می گفت که اینها باید اعدام بشوند.

آقای عالیمرد : اینها به مملکت خیانت کردند ( پایان نوار ۴ ب )

#### نوار ۵

برنامه تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران ادامه مصاحبه با آقای امین عالیمرد ششم ژوئیه ۱۹۹۱ در شهر ریچموند ایالت ویرجینیا نوار پنجم .

سؤال : آقای دکتر عالیمرد شما داشتید راجع به کابینه ها و نخست وزیرانی که باهاشان کار کردید صحبت می کردید رسیده بودیم به تیمسار ارتشبد از هاری و از هاری در یک دوران مشکلی به نخست وزیری رسیده بود و صحبت این را کردید که نسبت به کسانی که قبلاً یک نقش هائی را در دولت داشتند از جمله هویدا یا مجیدی یا دیگرانی که در زندان بودند اظهار نظر می کرد که اینها به مملکت خیانت کردند.

آقای عالیمرد : در دو سه جلسه یادم هست که اشاره کردند اینها به مملکت خیانت کردند هرچه زودتر باید محاکمه اینها شروع بشود و خائنین اعدام بشوند ولی کلاً خیلی شخص سلیم النفسی من ایشان را دیدم آرام و کم قدرت نه بعنوان یک ارتشی حتی بعنوان یک سویل در نقش نخست وزیر شاید هم مسائل مملکتی آن قدر سنگین و دشوار بود دنبال سخنرانی شخص شاه ایشان آمده بودند که من صدای انقلاب شما را شنیدم و فلان و اینها تحت تأثیر شاید یک همچین آب و هوائی یک فرد سلیم النفس معتقد مذهبی مثل ایشان شاید بیشتر از این

دیدگاهش نوع دیگری نمی توانست باشد ولی من احساسم و استنباطم از شخص او بعنوان یک آدم درست سلیم النفس خوب با معتقدات مذهبی خیلی زیاد برای اینکه بارها مرجع تقلیدش را که آقای خوئی درعراق بود ذکر می کرد و این وابستگی مذهبی خودش را و مسائلی را که مطرح می کرد تکیه روی جنبه های اخلاقی بیشتر که آدم فکر نمی کند که یک شخص نظامی یک همچین حرفی را خواهد زد گاه مسائل مشکلات ایجاد میشد یادم می آید که در کرمانشاه مسائل زیادی ایجاد شده بود سر و صدائی شده بود مردم توی خیابانها ریخته بودند هیئت دولت تصمیم اتخاذ کرد که در آنجا حکومت نظامی اعلام بکند ارتشبد قره باغی که وزیر کشور بود تیمسار ازهارای به ایشان اشاره کرد که این تصمیم هیئت دولت را ابلاغ کنند به استاندار کرمانشاه من معمولاً آنجا جایی می نشستم این اواخر در کابینه شریف یا بعداً ازهارای اصلاً از زمان آموزگار بین وزیر جنگ که طرف دست راستم بود وزیر دفاع حالا جنگ و طرف چپ من یک زمانی دکتر سمیعی بود که وزیر علوم و آموزش عالی بود ولی بعد از او در زمان آموزگار نصر اصفهانی شده بود وزیر کشور آن آنجا می نشست و بین وزیر کشور و وزیر جنگ و دفاع من می نشستم همیشه و این روبرو آن اطاقی بود که تلفن آنجا بود و آب میوه اینها که کسی گلویش خشک میشد برود آنجا این را می دیدم که قره باغی رفت آنجا تلفن برداشت حالا صحبتها در اینجا انجام می گیرد استاندار را گرفت و به استاندار تصمیم هیئت دولت را ابلاغ کرد ولی گوشه هنوز دستش بود می گفت که شما با دستگاههای انتظامی ژاندارمری و اینها تماس بگیرید همینطور با دستگاه امنیتی و این تصمیم هیئت دولت است که قرار بود در ساعت ۴ بعد از ظهر حکومت نظامی اعلام بشود او هنوز در جریان این صحبت بود شاید ۵ ، ۶ دقیقه گذشته بود بیشتر نگذشته بود که دیدیم تلفن نخست وزیر زنگ زد و ازهارای تلفن را برداشت از نحوه صحبت منم گوشم می شنود از دور حتی طرف بود که صحبت می کرد اعلیحضرت بود که می گفت به ازهارای حکومت نظامی اعلام نشود قتل و آدم کشی نشود حتی کلمه خواهش می کنم گوشم آمد شاید اشتباه شنیده باشد که تصمیم حاد گرفته نشود حکومت نظامی ابلاغ نشود. در نتیجه ازهارای از آنجا گفت که به قره باغی بگوئید من بلند شدم رفتم به قره باغی که داشت صحبت می کرد گفتم تلفن را بگوئید نگهدارید نخست وزیر کار دارد با شما برگشت آمد توی اطاق ازهارای بهش گفت اعلیحضرت دستور فرمودند که حکومت نظامی اعلام نکنید گشت و گشتار نشود پس این را به استاندار ابلاغ بکنید و به مقامات دیگر هم بگویند بعبارت دیگر ازهارای کارهایی که می خواست انجام بدهد منتظر این بود شاید هم قبل از آمدن به جلسه هیئت دولت اگر با شخص شاه تماس گرفته بود که نظر اعلیحضرت چه هست و در جلسات مختلف که آن جنبه های عرفانی و مذهبی را صحبت می کرد می گفت اعلیحضرت نظرش این است که قتل و خون ریزی نشود ما کار حادی نباید بکنیم این که یک دوران حکومتی ولرمی بود به اصطلاح Lukewarm آن دوره و هیچ کار اساسی اینها در آن زمان انجام به آن صورت نگرفت تا آنجائی که نظرم هست نقش اساسی آرام کردن بود پائین آوردن سرو صدا به اصطلاح Appeasement



بود و بس و اگر این را بعنوان یک نقش اساسی که یکنفر با این دید آمده باشد این کار را بکنند این کار راخوبیش را انجام داده حالا این Appeasement البته بهیچ جا نرسید کار را بدتر کرد ولی این نقشی بود که ایشان ایفاء کرد.

سؤال : در کابینه از هاری کدام یک از وزراء بنظر میرسید که نقش حساس تری را ایفاء بکنند یا تأثیر بیشتری داشته باشند روی تصمیم ها.

آقای عالیمرد: وزیر جنگ و وزیر کار که هر دو نظامی بودند در آن زمان بیشتر از همه وزیر دفاع باید بگویم ارتشبد عظیمی یادت هست که چه مقدار آدم سلیم النفس ایشان با یک دید منطقی می گفتند مسائل را باید دقیقاً بررسی کرد و مطالعه کرد و براساس آن اقدام کرد همینطور مطالعه نکرده نباید اقدامی بکنید وزیر کار سابقاً معاون وزارت جنگ بود قد بلند اسمش یادم نیست مذهبی هم بود اسمش یادم رفت آدم بسیار خوبی بود ایشان چونکه مذهبی هم بود همش دنبال این بود که نباید کاری بشود نباید اقدامی بشود که مردم و این طبقاتی که . . .

سؤال : کاتوزیان نبود.

آقای عالیمرد : بله تیمسار کاتوزیان بود خدا سلامتیش بدهد او از این دیدگاه مذهبی صحبت می کرد که باید مواظب باشید اینها مردم مملکت هستند و اینها طبقه روحانی هستند و کاری نکنید که کار مملکت به تخریب و اضمحلال برسد بر همان مبنا تصمیمات مربوط به دستگاه دولت انجام می گرفت کار کوچولو کوچولو کار اساسی و بنیادی به آن صورت که رویارویی به اصطلاح انقلاب بهر صورتی که باشد جز از امروز به فردا زندگی کردن یا کلمه اش حالا من به فارسی انجام نمیدهم Appeasement این تنها برداشتی بود که در آن زمان بود و اگر این هدف اساسی مملکتی بوده باشد که تصمیم گرفته بودند خوب انجام شده.

سؤال : بعد در دوران نخست وزیری بختیار همان هیئت دولت تشکیل میشد شما شرکت می کردید یا نه. من شرکت نکردم ضمناً از نظر پروتکل من برای مدت ۵ سال منصوب شده بودم و این حسن دبیرکل سازمان امور اداری و استخدامی کشور روزی که منصوب شدم این بود که بعنوان وزیر آدم مجبور بود با هرکابینه ای استعفا بدهد و برود ولی بعنوان دبیرکل ماندگار بود ولی من از نظر پروتکل هر نخست وزیر جدید آمد حتی جمشید

آموزگار که باهاش دوست بودیم من رفتم پیشش گفتم البته ما دوست هستیم من هم از نظر پروتکل به شما می‌گویم وگرنه من نمی‌گویم با شما همکاری نمی‌کنم البته دلم می‌خواست برگردم به دانشگاه ولی او گفت که نه . به شریف امامی هم همین را گفتم شریف امامی گفت نه شما باید باشید از شما بهتر کسی نیست از هاری هم همینطور بهشان گفتم ایشان گفت شما برخلاف دیگران شخص اعلیحضرت اعتماد به کارهای دستگاه شما دارند شما باید باشید شما مثل دیگران نیستید حتی در جلسه اولی که من قبل از اینکه جلسات هیئت دولت تشکیل بشود فردای روزی که ایشان نخست وزیر شدند فردای روزی که بختیار نخست وزیر شده بود من تلفن کردم پس فردایش رفتم پیششان من از نظر تنها پروتکل نیست واقعاً برای اینکه من مدت‌ها از دانشگاه بعنوان قرض آمدم به دستگاه دولت و مدتی هم بودم و شما با برنامه جدیدی با دیدگاه متفاوتی آمدید در این شرایط دشوار و بحرانی با اجازه شما من بروم به دانشگاه و این را از نظر پروتکل نمی‌گویم واقعاً از ته دل می‌گویم گفت که من خواهش می‌کنم شما باشید همکاری می‌خواهیم بکنیم شما خوب کار می‌کنید فلان و اینها من دلم می‌خواهد که باشید من دیگر به ایشان نگفتم که من حتماً در جلسات هیئت دولت شرکت می‌کنم ایشان هم سابقه را نمی‌دانست دعوت هم نشدم و خودم هم نگفتم که من در جلسات هیئت دولت معمولاً شرکت می‌کنم این که در دوره ایشان در کابینه شرکت نکردم.

سؤال : حالا قبل از اینکه یک اتفاق بسیار جالبی برای شما افتاده که روز آخر یک تغییر به اصطلاح رژیم که شما با رئیس دولت آقای دکتر بختیار ارتباط داشتید قبل از اینکه اینجا برسیم چون می‌خواهم که راجع به یک تجربه جالبی است یک دوتا سؤال دیگر دارم باز راجع به این هیئت های دولت که شما درش بودید یک زمانی به اصطلاح شاید آن اواخر دوران نخست وزیری هویدا ولی بهرحال در دوران نخست وزیر آموزگار این مسائل سیاسی مملکت رو به بحران داشت میرفت کابینه‌هایی که شما درش بودید حالا از هویدا بگیریم چقدر آگاهی داشت که شرایط و شرایط بحرانی است و چقدر از دیدگاه سیاسی مرتبط بودند با این مسائل.

آقای عالی‌مرد : تا آنجائی که من یادم است حتی تا آخر دوره نخست وزیری از هاری من هرگز این احساس به من دست نداد و این اطلاع را پیدا نکردم در جلسات هیئت دولت که وضع مملکت طوری است که آن رژیم مضمحل شدنی از بین رفتنی یعنی این مسائل و مشکلات و بحران‌هایی که بود و ما احساس می‌کردیم که مسائل اساسی و بنیادی دارد کشور را رو به اضمحلال می‌کشاند من در آن جلسات که شرکت می‌کردم فکر می‌کردم که خوب بعضی از ماها بدبینانه فکر می‌کنیم برای اینکه هیچ نوع اطلاعی، هیچ نوع گفتاری که مبتنی بر این باشد که پایه‌های نظام موجود متزلزل شده و از بین رفتنی است یا انقلابی در جریان وقوعی است که مملکت را سراب و فنا

خواهد گرفت هرگز یک همچین احساسی نبود همیشه بحث و گفتگو درباره بعضی از نارضایتی ها بود بعضی از گروههای افراطی مذهبی یا گروههای دست چپی که به اصطلاح سرخ و سیاه دست بدست هم دادند و می خواهند در مملکت یک سر و صدا و یک آشوبی پیا بکنند ولی هرگز یک گزارش دقیقی حتی وقتی که سینما رکس آبادان بمب گذاری شد و آن فاجعه پیش آمد یک گزارش دقیقی جز اینکه این مسئله در آنجا پیش آمده اتفاق نیفتاد و حتی در آن جلسه یادم هست من یک یادداشتی نوشتم که بدهم به آقای جمشید آموزگار بعنوان نخست وزیر چون که هیچکس در آن جلسه احساس یا ابراز درد و همدردی نکرد فقط راجع به مسئله صحبت شد من فکر می‌کردم بعنوان یک گروه انسانی که ما در آن جلسه هستیم بین خودمان لااقل یک ابراز همدردی بکنیم که این مصیبت که در آنجا اتفاق افتاده قطعاً هم من لااقل در آن لحظه فکر می‌کردم که این اتفاق اتفاقی نیست که دستگاه دولت انجام داده باشد اعتقاد شخصی من است یک یادداشتی نوشتم و انداختم نزد مهناز به او گفتم بخوان یادداشتی بود برای جمشید آموزگار که مهناز هم یک یادداشتی نوشت به من برگرداند گفت که فکر نمی‌کنم اگر نخست وزیر دلش می‌خواست خودش بیان می‌کرد چه ضرورت تو احساس می‌کنی که این را بگوئیم بهش من هم نگفتم یادداشت را نگهداشتم منظورم این است که در این جلسات یک مقداری احساس این میشد که وضع نسبتاً بحرانی در مملکت ایجاد شده ولی کسی بیان نکرد لااقل این آدم های سیاسی که آنجا بودند یک کلمه درباره این که مملکت دارد سقوط می‌کند در سرایشی مطرح بکنند.

سؤال : بین این که مملکت دارد سقوط بمعنی سقوط میکند بمعنی اینکه رژیم دارد مضمحل می‌شود و اینکه نظام با جامعه و نظام سیاسی ایران با مسائل سیاسی مشکل روبرو است و به این طریق باید با این مسائل روبرو شد که نیاز به این دارد که بحثی انجام بگیرد یک اتفاقی افتاده یا حرفی زده بشود آیا این احساس اقل می‌خواهم ببینم در چه حدی وجود داشت فرض کن مثلاً یک جا وسط دوران نخست وزیری آموزگار در شهرهای مختلف بالاخره مردم تظاهرات می‌کردند آدم گشته میشد اتفاقات مختلفی میافتاد تا در چه حدی این مسائل در کابینه ایران با اصطلاح مطرح بود در چه حدی .

آقای عالیمراد : زیاد اینها در کابینه مطرح نبود. تا آنجائی که یادم است در زمان شریف امامی یادم است که تیمسار عظیمی پیشنهاد کرد باز از یک ارتشی که ما در حالت نیمه بحران یا بحران هستیم در وزارت جنگ ، یا در وزارت دفاع ملی جلساتی تشکیل بدهیم راجع به این مسائل گفتگو بکنیم ببینیم چه راه حل‌هایی می‌تواند این بحران را جلوگیری بکند که نمی‌دانم به کجا کشید آیا تشکیل شد یا نشد مثل اینکه یک جلسه آنجا تشکیل شده بود که من البته نبودم همین شاید بیشتر نظامی‌ها بودند.

سؤال : حالا برویم به این اتفاقی که افتاده برای شما در روزی که قرار بود آقای دکتر بختیار را ببینید در این قسمت آخر.

آقای عالیمرد : من سه هفته مانده به انقلاب دنبال این مسائل و مشکلاتی که پیش آمده بود دستگاه نخست‌وزیری جدید یعنی معاون نخست وزیر از طرف نخست وزیر یک بخشنامه ای فرستاده بود به وزارتخانه های مختلف که مطالعه بکنید دستگاه اداری خودتان را و نظرات خودتان را درباره تشکیلات جدید در اختیار ما بگذارید معمولاً یک همچنین نامه ای باید از طرف من تهیه می‌شد به نخست وزیر داده می‌شد یا نخست وزیر امضاء می‌کرد یا من امضاء می‌کردم می‌فرستادم این از طرف آقای مشیری یزدی که معاون بختیار بود امضاء شده بود فرستاده شده بود من یک جلسه ای در اطاق ایشان بودم ایشان با رئیس دفترش داشت صحبت می‌کرد که آیا آن بخشنامه را به وزارتخانه ها فرستاده اید یکی برای فلانکس بیاورید اینجا که ایشان هم ببینند من وقتی آنرا دیدم اصلاً متغیر شدم و برگشتم به ایشان گفتم پس این مفهومش این است که سازمان امور اداری و استخدامی کشور اصلاً معنی ندارد خودتان کارهایتان را انجام می‌دهید ضرورت ندارد که من اینجا باشم مثل این که شاید هم ایشان شیطنت این را کرده بود برای این که یکنفر دیگر را در ته ذهنشان داشتند به دلیل اینکه فردایش که من استعفا دادم کتبا و فرستادم و همکاران اداری ام را دعوت کردم با ایشان مطرح کردم این بخشنامه را به ایشان نشان دادم و استعفا نامه ام را نوشتم فرستادم برای آقای بختیار همان فردا که این را فرستادم آقای دکتر بختیار تا ۱۱ روز بعد رسماً استعفای مرا نپذیرفته بود که جواب بدهد نوشته مرا ولی فردای آنروز یکنفر که سابقاً جزء دیوانعالی محاسبات بود و از دوستان شاید آقای مشیری یزدی بود ایشان بعنوان سرپرست سازمان امور اداری و استخدامی کشور آمده بود آنجا که البته کارمندان سازمان بیرونش کردند از پله ها انداختند بیرون گفتند اگر بیائی اینجا ترا می‌کشیم آنهم از فردایش بلند شد رفت در نخست وزیر هرگز به آن دستگاه راهش ندادند یعنی اول چرخهای ماشین دبیرکل را سوراخ کرده بودند بعداً آمده بودند عکس اعلیحضرت و علیاحضرت را از اطاقها کشیده بودند بیرون یعنی همانروز که من بلند شدم رفتم تا روزی که من بودم هیچکس به آن عکسها دست نزده بود و این همکاران من واقعاً یک دین دورانهای طولانی بهشان مدیونم که تا روزی که من آنجا بودم نه کار را تعطیل کردند و نه عکسی را پائین کشیدند البته میرفتند در بیرون در تظاهرات شرکت می‌کردند ولی روزی که من استعفا دادم به ایشان گفتم سه و چهار تایشان پریدند بالا آمدند پائین گفتند حالا ما نفس راحت می‌کشیم ما می‌توانیم کارهایمان را بکنیم که البته ایشان را بیرون کردم. این که بهرحال من استعفانامه ام را دادم و رفتم خانه و از فردایش رفتم دانشگاه فقط فردا که این شخص را فرستاده بودند از نظر اتیکت فردایش یعنی نه فردایش روز بنظرم تعطیلی

بود بعد از روز تعطیلی ایشان آمد من همکارانم را صدا کردم گفتم ایشان سرپرست جدید سازمان امور اداری و استخدامی کشور هستند و خداحافظی کردم از همه آدمم بعد از اینکه من استعفانامه ام را فرستاده بودم رئیس کمیسیون استخدام مجلس شورای ملی و دوست ما آقای دکتر. . . .

سؤال : دکتر برومند را می‌گوئی.

آقای عالی‌مرد : آقای دکتر برومند مطلع می‌شود از این و آقای سناتور خواجه نوری مطلع می‌شود سناتور خواجه نوری که به اصطلاح نقش رهبری آقای دکتر بختیار را داشته بود هر دو تایشان با بختیار صحبت می‌کنند که چرا فلانکس را گذاشتید برود البته وقتی آنها مطلع شده بودند که رسماً بختیار با استعفای من موافقت کرده بود منم استعفایم را واقعاً خیلی همان صحبت هائی که روز اول با آقای بختیار کرده بودم که حالا در این دوران بحران که شما آمدید فلان و اینها برای اینکه در آزادی عمل داشته باشی و برنامه های تازه ای دارید اجازه بدهید که من برگردم به دانشگاه و شما کارهای خودتان را با برنامه هائی که دارید درست و صحیح انجام بدهید بدون اینکه اشاره ای به آن حتی بخشنامه بکنم . این دونفر مثل اینکه با ایشان صحبت کرده بودند فردای روزی که همان استعفایم را داده ایشان قبول کرده بود استعفایم را و لابد این دونفر با ایشان صحبت کرده بودند ایشان تلفن کرد من خانه بودم تلفن را برداشتم گفت من خیلی علاقمندم که شما را ببینم حالا دو سه روز مانده به روز نهائی انقلاب برای اینکه سه هفته قبل بود ۱۱ روز ایشان طول داده بود دو سه روز هم از رویش گذشته بود تا این خبر لابد به من رسیده بود آنوقت آقای برومند بلند شد آمد منزل ما گفت من آدمم از تو خواهش بکنم تو حتماً بروی آقای نخست وزیر را ببینی که ایشان تقاضا کردند از تو میدانند و در این موقعیت حیث است که شما از اینجا برید اصلاً کسی مثل شما نمی‌تواند بیاید و ایشان هم به من گفت من همینطوری که ایشان استعفا دادند دیگر من همینطوری چیز کردم من فکر کردم که ایشان دیگر مایل نیست ولی اشتباه کردم حتماً دلم می‌خواهد که ایشان برگردند با ایشان صحبت بکنم. گویا سناتور خواجه نوری هم با ایشان صحبت کرده بود من نمیدانم من چون اصلاً با ایشان صحبت نکردم آنهم مطلع شده بود برای اینکه هر دو تایشان واقعاً معتقد بودند که من کارهائی که ما در آنجا برای اینکه آن در کمیسیون استخدام سنا بود ایشان در مجلس شورای ملی رئیس کمیسیون استخدام بود با کارهای ما آشنائی داشتند خلاصه یکی و دو روز عقب افتاد تا این که افتاد به صبح روز ۱۱ بهمن ماه که روز قبل به من تلفن کردند قرار گذاشتیم که فردایش بروم آقای نخست وزیر را ببینم دو روز قبلش را قرار گذاشته بودیم صبح همانروز من صبح ساعت هفت و نیم هشت بود دیدم تلفن زنگ زد یکربع به هشت بود دیدم منشی نخست وزیر تلفن می‌کند می‌گوید که هشت و ربع بود که آقای نخست وزیر معمولاً ساعت هفت می‌آیند امروز

هنوز نیامدند و معلوم نیست که بیایند این که شما صبر بکن تا وقتی که نخست وزیر بیایند من تلفن می‌کنم همینطور نیائید بخصوص که در اینجاها تیراندازی دارد میشود و مثل اینکه شهر شلوغ است من دیگر خانه بودم حتی ریشم را هم نتراشیده بودم حوالی ساعت ۹/۳۰ یکریغ به ده و ده هم قرار داشتیم آنجا یکی از دوستان تلفن کرد یک یکریغ و ۲۰ دقیقه ای صحبت کردیم ده پنج دقیقه یا ده و ده دقیقه بود من تلفن را گذاشتم زمین تلفن زنگ زد و منشی نخست‌وزیر بود می‌گوید من مرتب ۲۰ دقیقه است تلفن می‌کنم نیستید ایشان آمدند و شما بلند شوید بیائید که ملاقات کنید معلوم بود که ایشان نه و نیم یکریغ به ده آمده بود و اول هم منشی اش مطرح کرده بود گفته بله فلانکس من منتظرم من تند تند ریش تراشیدم با طلا بلند شدیم که رانندگی می‌کند از جلوی پارک ساعی راه افتادیم آمدیم تا سر چهار راه پهلوی شاهرضا یکی دو جا دیدم جلوی خیابان جلو نیائید لاستیک می‌سوزانند فلان و اینها قیقاچ کردیم و رفتیم آنجا دیدیم که خیابان پهلوی، پهلوی پائین، پائین شاهرضا اصلاً شلوغ و دود و فلان اینها بالاست ما نه حتی قبل از خیابان شاهرضا ما از دم نهر کرج سابق یعنی از بلور الیزابت وارد خیابان کاخ شدیم از خیابان کاخ رفتیم پائین بعداً از چهار راه کاخ شاه رد شدیم تقریباً ۵۰ متر که پائین تر رفتیم دیگر کارکنان نخست وزیری آنجا نظامیان و پاسبانهایی که آنجا بودند که میرفتی می‌دیدي آنها آنجا بودند که جلوی تمام ماشینها را می‌گرفتند نمی‌گذاشتند کسی برود خوب ماشین مرا من را جلوی ماشین شناختند یک سلام نظامی دادند راه دادند ما رفتیم جلوی نخست وزیری طلا خواهرش در خیابان پاستور است خانه اش تقریباً به اندازه ۲۰۰ متر.

سؤال : طلا یعنی خانم عالیمرد.

آقای عالیمرد : بله، طلا مرا آنجا پیاده کرد گفت من میروم پیش خواهرم ۲۰۰، ۳۰۰ متر تا آنجا فاصله داشت در خود خیابان پاستور و من رفتم توی نخست وزیری حالا تمام لباس رزم پوشیدند من اصلاً از خانه آدمم بیرون چیز نمی‌کردم صدای تیراندازی توپ و تفنگ اینها همه جا پیچیده رفتم تو دفتر نخست وزیر معاون نخست وزیر هم آقای مشیری یزدی آنجا نشسته بود رئیس دفتر نخست وزیر هم آنجا بود و با تلفن ها صحبت می‌کرد من که از درب اطاق وارد شدم درب اطاق نخست وزیر باز بود آقای بختیار نشسته بود با یکی از پیرمردی بود حالا نمیدانم کی بود نشناختم پیرمرد خیلی محترمی بود داشت با او صحبت می‌کرد من دست تکان دادم ایشان هم دست این جویری تکان داد که من رسیدم حالا شد ساعت یازده و پنج و شش دقیقه در صورتیکه ما ساعت ۱۰ قرار داشتیم من آنجا نشسته بودم دیدم دو تا گردن کلفت بختیاری آنجا نشسته اند معلوم بود محافظین نخست وزیرند که به زبان بختیاری فارسی حرف می‌زدند که او می‌گفت جانم را بهش میدهم فلان و اینها. در گوشه

دیگر اطاق آقای آریانا که وزیر کار و امور اجتماعی بود نشسته بود این که بهم نزدیکتر شدید شروع کردیم راجع به مسائل و مشکلات اداری وزارت کار صحبت کردن و به یک ترتیبی که یعنی فردا و پس فرداهای دیگری خواهد بود مسئله ای نیست و باهم قرار می‌گذاشتیم که بزودی یکی دو روز آینده همدیگر را ببینیم و او مسائل و مشکلاتش را با دو سه تا از همکارانش بیایند دفتر ما با هم صحبت کنیم ببینیم چکار می‌توانیم بکنیم و از نزدیکترین همکاران دکتر بختیار هم بود و این نشانگر دیگر این بود کسی فکر نمی‌کرد که امروز روز آخر است در این بین دیدم که آن پیرمرد محترم که آمده بود بیرون دکتر بختیار رئیس دفترش را صدا کرد و یک چیزی بهش گفت او از اطاق بیرون رفت با آقای مرزبان که فکر می‌کنم نطقهای نخست وزیر را می‌نوشت . نوشته ها و آن چیزها را برای نخست وزیر تهیه می‌کرد دبیر دبیرستانها بود آن زمانی تا آنجائی که یادم است ایشان بود با کت پیچازدار آمد در اطاق دکتر بختیار درب اطاق باز است از آن گوشه می‌بینی من می‌دیدم یک گوشه به اصطلاح صورت بختیار را ولی آمد تو میز کنفرانس که دفتر نخست وزیر این طرف است و تا این وارد شد بختیار هم بلند شد رفت آنجا با هم یک صحبتی می‌کردند من دو سه کلمه شنیدم که خوب هرچه شما نظر دارید من می‌نویسم آهسته شروع کردند یک چیزی مثل اینکه داشت می‌نوشت بعدش گفتند بختیار استعفا نامه اش می‌نوشت و فلان و اینها شاید مثلاً آن بوده نمیدانم ولی بهرحال درحدود حالا این ۳۵ دقیقه، ۴۰ دقیقه طول کشید.

سؤال : این چه ساعتی است حالا.

آقای عالیمرد : این تقریباً من یازده و دقیقه آنجا رسیده بودم این نزدیکهای ساعت ۱۲ بود ده دقیقه یکریغ به دوازده.

سؤال : یعنی در واقع در همین زمان آن اعلامیه ارتش مبنی بر بیطرفی از رادیو خوانده شده ولی شما از آن اطلاع نداشتید.

آقای عالیمرد : آها معذرت می‌خواهم قبل از اینکه مرزبان بیاید من یک نکته ای را فکر می‌کردم بعداً بگویم این را باید اضافه کنم این اتفاق افتاد بعداً در این بین تلفن زنگ زد قبل از اینکه مرزبان بیاید مشیری یزدی آنهم در همان دفتر بیرون نخست وزیر بود اطاق خودش نبود رئیس دفترشان آنجا بود این تلفن را برداشت طرف داشت یک چیزهائی می‌گفت این دیدم قیافه اش رنگش پریده شد یک مرتبه وصل کرد رفت توی اطاق به دکتر بختیار یک چیزی گفت او تلفن را برداشت صحبت کرد معلوم شد بعداً که تلفنشان تمام شد فهمیدیم آنجا که بیان کرد

که نمایندگان مجلس استعفاء دستجمعی‌شان را دادند به خمینی این خبر رسید.

سؤال: به خمینی.

آقای عالی‌مرد: بله به خمینی این گذشت هنوز باز مرزبان هنوز نیامده بود چهار دقیقه پنج دقیقه دیگر گذشت یک تلفن دیگر شد این دفعه دیدم مشیری یزدی اصلاً میلرزد این صدا را که تلفن منم نفهمیدم رفت تو و بختیار شروع کرده صحبت کردن البته ما هیچ نمیدانیم آنهم بعداً نگفته که چه هست ولی استنباط من اینست که همان لحظه بیطرفی ارتش که اعلام شده بود قره باغی باهاش تماس گرفته بود ولی آنجا من نفهمیدم روز بعد که گفتند درهمچین وقتی نیست چون همان زمان بود که بلافاصله مرزبان را صدا کرد او رفت دفترش در حدود ۳۰ ، ۴۰ دقیقه آنجا بود من احساس کردم که مثلاً بخصوص نمایندگان مجلس استعفاایشان را دادند و اینها دیدم خیلی اوضاع درهم و برهم است و فرصت این نخواهد شد که رئیس دفتر دکتر بختیار داشت می‌رفت تو گفتم به دکتر بختیار بگو مثل اینکه امروز اوضاع یکخورده شلوغ تر است ما این ملاقاتمان را به بعد موکول بکنیم رفت و برگشت گفت آره خیلی تشکر کرد گفت که ۴ و ۵ روز آینده باهم در فرصت دیگر صحبت می‌کنیم ۵ ، ۶ دقیقه دیگر با آریانا صحبت کردیم بعداً دیگر دوازده و ربع و دوازده و بیست دقیقه شده بود.

سؤال: آریانا هم در این زمان .

آقای عالی‌مرد: او هم آمده بود با نخست وزیر صحبت بکند.

سؤال: او هم اطلاع خاصی نداشت.

آقای عالی‌مرد: نه او هم نداشت ما با هم خوش و بیش کردیم صحبت کردیم از مسائل اداری صحبت کردیم کارهایی که او دارد مثلاً دو سه روز بعد همدیگر را قرار ملاقات بگذاریم و ببینیم.

سؤال: این منوچهر آریانا هست .

آقای عالی‌مرد: بله وزیر کار امور اجتماعی است در حدود همان زمانهایی که این اتفاقات داشت می‌افتاد و ۵ ، ۶



دقیقه بعد که نخست وزیر با مرزبان آنجا نشسته بود منم پیغام را دادم دیدم صدای هلیکوپتر میآید پشت نخست وزیری مجلس سنا بود که آنجا هلیکوپتر می توانست بنشیند من در آن لحظه چیزی نمی دانستم دیدم هلیکوپتر بالای چیز نخست وزیری است بعد هم آمد آن پشت که نشست صدایش خاموش شد در همین زمان بود که آریا گفت خوب تو هم پیغام دادی یکروز دیگر با نخست وزیر ملاقات می کنی بلند شو می خواهی باهم برویم بلند شدیم از پله های آمدم پائین دم درب نخست وزیری او پیچید دست راست بطرف کاخ پائین منم رفتم خانه خواهر طلا که از آنجا باهم برویم گفتم ۳۰۰ ، ۳۵۰ متر بیشتر به آنجا فاصله نداشت در یک کوچه فرعی خیابان پاستور جلوی درب خانه اینها که رسیدم هنوز زنگ نزده صدای هلیکوپتر را شنیدم که بلند شده بود من توی هوا دیدم که رفت بعداً عصر آنروز فهمیدیم که گفتند بختیار فرار کرده و فلان و اینها و استعفا داده من خودم را ارتباط دادم وقتی به خانه رسیدیم و بعد آن اخبار را عصر شنیدیم به طلا گفتم آن هلیکوپتر آمد پشت دفتر نخست وزیری نشست در کاخ سنا و قطعاً این بختیار بود که بلند شد رفت بهرحال رفتیم یک ده دقیقه ای خواهر طلا را آنجا من دیدم بعداً آمدم پائین سوار ماشین شدیم و بطرف خانه می خواستیم بیایم که همه جا را دیگر تیرآهن گذاشته بودند خیابان ها را مثلاً همان خیابان فرعی را ما نتوانستیم بیرون بیایم یکی دوتا از این گردن کلفت های سیل کلفت معلوم بود از قیافه شان هفت تیر را من دیدم بعداً البته چون یک مقدار حرفمان شد گفت از اینجا نمیشود رفت گفتم آنور خیابان که بسته است بن بست است اینطرف کوچه هم شما می گوئید وارد نشوید گفت از آن بغل راه است اتفاقاً راه بود از آنطرف رفتیم خیلی برخورد شدیدی داشتیم طلا هم توی ماشین ناراحت شده بود بهرحال از آنجا وارد خیابان کاخ شدیم رفتیم کاخ شمالی تا شاهرضا دیدیم مردم از این ور و از آن ور در حال آمد و رفت هستند یک خورده تیراندازی شنیده می شود و تیراندازی کلانتری ۱ که نزدیک به نخست وزیری در خیابان پهلوی آنجا دیگر شدت پیدا کرده بود در حوالی ساعت ۱۲ و بهمین جهت ما احساس کردیم مثل اینکه اینجا خیلی شلوغ است البته باز بعداً مطلع شدم به نخست وزیری خبر داده بودند که کلانتری ۱ سقوط کرد آنهم حوالی ۱۲ و ۱۲/۳۰ ولی در آن زمان در آن دفتر این خبر نرسید بهرحال رفتیم به خیابان شاهرضا رسیدیم و دیدیم تمام کاخ شمالی نمی شود رفت پیچیدیم دست راست که از آنجا از خیابان پهلوی برویم بالا آنجا هم بالا نمیشد رفت و مردم دهمها و صدها و هزارها مردم درحال هجوم از پیاده رو و وسط خیابان بطرف شرق خیابان شاهرضا ما هم در آن جهت راه افتادیم راه دیگر نبود دیدیم که از طرف چپ و راست خیابان همه به ما اشاره می کنند ما فکر می کردیم که ماشین را نگهدار طلا هم پایش را گذاشت روی گاز فکر می کردیم ماشین را می خواهند نگهدارند رسیدیم سر چهار راه خیابان شاهپور شاهرضا پیچیدیم بطرف بهجت آباد تا رفتیم به خانه رسیدیم بعد که به خانه رسیدیم معلوم شد که این ترمز طلا باز ترمز را به اصطلاح آزاد نکرده بود ماشین وقتی که به آن سرعت میرفته جرقه برق میزد و فلان و اینها و مردم به ما می گفتند ما متوجه نبودیم

بهرحال در حدود سه ربع ساعت طول کشید تا رفتیم به خانه رسیدیم که می‌شد در عرض ۱۰، ۱۲ دقیقه از بهجت آباد تا آنجا رفت که همه جا شلوغ بود و لاستیکها آتش گرفته بود رفتیم خانه رسیدیم بعد از ظهر ساعت ۴، ۵ بعد از ظهر توی اخبار رادیو می‌گفت که رادیو را در اختیار داشتند و انقلاب به مرحله رسید و تمام شد دیگر.

سؤال: در این تجاربی که داشتید در هیئت دولت در زمینه های مختلف هیچ ارتباطی با شخص اعلیحضرت داشتید شما با شخص شاه داشتید یا هیچ تجربه ای که نشان بدهد که شرایط چگونه هست.

آقای عالیمرد: دو سه مرتبه خوب سوالی کردید که لازم بود وقتی راجع به سازمان امور اداری و استخدامی کشور صحبت می‌کردید من این را اشاره می‌کردم جز آن دو سه نوع کاری که انجام دادیم هر وقت مسائل اداری و سازمانی مطرح بود دو سه مرحله اتفاق افتاده بود که از طریق دفتر مخصوص آقای معینیان تلفن کرده بود و یک پرونده ای فرستاده بود که این را بررسی بکنید اعلیحضرت دستور دادند عالیمرد این را بررسی بکند نتیجه را گزارش بدهد منم کارشناسانی برجسته ای داشتیم بخصوص در زمینه تشکیلات و سازمان یکی از همکارانم جوانی بود به اسم باستانی فر خیلی ورزیده خیلی خوب کار گشته و در آن زمان کارشناس ارشد بود مدیرکل تشکیلات و روشها می‌توانست باشد ولی دونفر دیگر این شغل را داشتند و از این گذشته خود او حاضر نشده بود که کار مدیرکل سازمان تشکیلات را قبول بکند ولی تمام نوع مطالعات اساسی را که بود ما باهم صحبت می‌کردیم میرفت بررسی می‌کرد می‌آمد با هم تبادل نظر می‌کردیم گزارش را تهیه می‌کرد با هم گزارش را نگاه می‌کردیم گزارش نهائی را می‌دادیم دو سه مرحله مسائل این چنینی بود فرستاده شده بود ما نظر داده بودیم و نظر ما مورد قبول واقع شده بود بر اساس آن انجام شده بود آن کار. در یک مرحله ای که مدت طولانی به درازا کشید مسئله مربوط به اختلاف نظر بین شرکت ملی نفت ایران سازمان پتروشیمی و دستگاه گاز برای اینکه رؤسای این دو دستگاه گاز و پتروشیمی می‌خواستند استقلال عمل داشته باشند و مستقلاً زیر نظر نخست وزیر کارهایشان را انجام بدهند دکتر اقبال در آن زمان رئیس شرکت ملی نفت ایران بود و معتقد بود که هر دو دستگاه همانطوری که در آن زمان بود باید زیر نظر یعنی سازمانهای وابسته به شرکت ملی نفت ایران بودند و زیر نظر رئیس شرکت ملی نفت ایران انجام وظیفه شان را بکنند و این کار به جنگ و ستیز و دعوا کشیده بود و بین آن دونفر دکتر اقبال و شخص نخست وزیر و بالاخره نتیجه کار گزارش شده بود به اعلیحضرت.

سؤال: این در دوران هویدا است.

آقای عالی‌مرد : بله این در دوران هویداست . یکروز دیدم آقای معینیان تلفن کرد گفت که یک همچین مسئله ای هست و اگر شما فردا فرصت بکنید بیائید اینجا یک صحبت‌هایی با هم بکنیم بلند شدم رفتم آنجا آقای مستوفی و آقای رئیس شرکت ملی گاز کی بود.

سؤال : آقای تقی مصدقی:

آقای عالی‌مرد : آقای مصدقی و آقای مستوفی آنجا بودند در آنجا آنها مسائل را گفتند و مطرح کردند و آنها شکایت را به دفتر اعلی‌ضرت کرده بودند و معلوم شد.

سؤال : یعنی مستوفی و مصدقی.

آقای عالی‌مرد : فکر می‌کنم آقای معینیان گفت مسئله به این صورت است که حضور اعلی‌حضرت این گزارش داده شده و ایشان دستور دادند که عالی‌مرد این را بررسی بکند و نتیجه را به من بدهد من در این جلسه خواستم که این آقایان نظرات خودشان را جز آن چیزهایی که در گزارش مطرح است بگویند این صحبت‌هایشان را کردند ما در همان دستگاه خودمان همین جوان آقای باستانی فر را صدا کردم و صحبت کلی کردیم آن مسائلی که در آنجا مطرح شده بود و در گزارش بود گفتم گزارش را نگاه بکن بعداً تو باید با آقای دکتر اقبال و آقای مصدقی و آقای مستوفی بروی صحبت بکنی و اطلاعات درباره هر سه دستگاه جمع آوری بکنی که اصلاً وضعیتشان ارتباطاتشان حجم کارشان در حال حاضر در آینده چه خواهد بود ایشان رفت و تمام این مطالعات را کرد و برگشت و نشستیم با هم صحبت کردیم و گزارش مقدماتی را تهیه کردیم براساس آن اطلاعاتی که از تمام این منابع جمع آوری شده بود نشان میداد اطلاعات که شرکت ملی گاز و شرکت پتروشیمی در آن زمان آنقدر توسعه پیدا نکرده بودند ضرورت ایجاد پیدا بکند اداره امورشان مستقلاً جدا از شرکت نفت باشد یک و دوم اینکه در طی سالهای آینده پنجسال بعد دهسال بعد حیطة عملشان چه خواهد بود برآن اساس گزارش نهائی که تهیه شد همین جوان که تهیه کرد و نگاه کردیم نهائی طرحش کردیم این بود که سه مرحله از نظر منطقی برای ارتباطش شرکت ملی نفت و شرکت گاز و پتروشیمی میشود در نظر گرفت و آن اینکه در زمانهای کوتاه مدت و مدت را ما تا سه سال فکر کرده بودیم براساس ارقام آمار واطلاعات و طی این سه سال اول در شرایط فعلی مطلوبتر بود ( پایان نوار ۱۵ )

سوال : بفرمائید آقای دکتر.

آقای عالیمرد: همانطور که اشاره می‌کردم بنظرمان رسید در شرایط آن روز مطلوبتر آن است که در کوتاه مدت همان ارتباطات باشد ۵ سال تا ۷ سال بعد اختیار و حیطه عملکردش وسیعتر میشد آن دو تا دستگاه و باید آزادی عمل و تفویض اختیار بیشتری بهشان میشد و می‌توانستند بیشتر تصمیمات را رسماً اتخاذ بکنند ولی از دهسال بعد بی‌عده ضرورتاً آن دو دستگاه آنقدر عظیم و بزرگ می‌شدند که حتی پتروشیمی بنظر می‌آمد و گاز اگر گاز سرخس آن قسمت شمال ایران استخراج می‌شد که عظیم تر از شرکت ملی نفت ایران بود که ضرورتاً می‌بایستی دستگاههای کاملاً مستقلی باشند این که بر همین اساس این گزارش تهیه شد و تمام بحث منطقی ما در آنجا آماده بود که ضرورتاً ایجاب می‌کرد این وضع موجود ادامه پیدا بکند چون گروهی از اعضاء هیئت وزیران در رأس به اصطلاح آن دستگاه تصمیم گیری شرکت ملی نفت ایران بودند حالا یکمرتبه با این دستگاه یکمرتبه با پتروشیمی یکمرتبه با گاز با آن همه کارهای عمرانی که درمملت است اصلاً در ماه یکمرتبه هر دو ماه یکمرتبه دو سه مرتبه این نوع جلسات می‌بایستی تشکیل بشود تمام اینها در آن گزارش مطرح بود که از نظر کارائی از نظر این جور کارها که درست و صحیح انجام بگیرد این روال کار ما البته قبل از اینکه این گزارش تهیه نهائی شده باشد دکتر اقبال یکروز به من تلفن کرد که خوب است که با هم یک ملاقاتی بکنیم معمولاً ایشان صبح ساعت ۶ میرفت سرکار و منم ساعت ۷ میرفتم آن زمان همان ساعت ۷ قرار گذاشتیم من رفتم شرکت ملی نفت ایران نشستیم با هم صحبت کردن من چون که با مستوفی و مصدقی قبلاً در دفتر معینیان صحبت کرده بودم ولی با دکتر اقبال نه و ضرورتاً اگر ایشان تلفن نمی‌کرد خودم می‌خواستم قبل از این که باستانی فر برود خودم بروم با ایشان صحبت بکنم که نظر و دیدگاه ایشان هم معلوم بشود جز آن گزارشاتی که داده شده بود از طرف من رفتیم آنجا نشستیم با هم صحبت کردیم یک مقداری خوب تعریف کرد از اینکه من درباره تو شنیدم با همدیگر را بارها دیده‌ایم این کارهای فوق العاده ای که می‌کنید من ضرورت دارد که یک مقدار اطلاعاتی که در گزارشات منعکس نمی‌شود به شما بگویم البته خود شما بررسی‌هایتان اعتقاد و اعتماد کامل هست شما آن چیزی که صحیح و درست مطلوب است انجام خواهید داد ولی بهتر است که این اطلاعات را بدهم مطالبی که گفتم به این ترتیب بود که در هر دو تا شرکت هم گاز و هم پتروشیمی حیث و میل های زیادی شده و دارد می‌شود این باید کنترل بشود و از طریق دستگاه شرکت ملی نفت و شخص من که به این امور احاطه کامل دارم این نوع کنترلها دقیق و کامل انجام بگیرد

اگر اینها را بحال خودشان بگذاریم انواع و اقسام نابسامانی‌ها بوجود خواهد آمد چه مالی و چه غیر مالی و این که من اعتقاد دارم دلیل خاص خودش را گفت که اعتمادی به این دونفر زیاد نداشت. بخصوص که غیرمستقیم اینها به اصطلاح زیر بال و پر هویدا نخست وزیر هستند این را بیان نکرد ولی مفهوم بیان این بود و اینها به این ترتیب می‌خواهند خودشان را بکشند کنار و هرطوری که دلشان می‌خواهد کارها را انجام بدهند در صورتی که این کار را نمی‌شود و حالا همان منطق را مطرح کرد اتفاقاً که خودما به این نتیجه رسیدیم که گروهی در رأس شرکت ملی نفت ایران از نظر تصمیم‌گیری، اتخاذ سیاست بودند همانها می‌بایستی هم در شرکت ملی گاز باشند و هم در شرکت پتروشیمی ضرورتاً این وزراء به اصطلاح اقتصادی و برنامه ریزی وزیر مشاور آقای اصفیاء نخست وزیر همان تعداد افراد البته آنطوری که آنها پیشنهاد داده بودند آن دو نفر رئیس شرکت ملی نفت ایران هم در آن جلسات جزء هیئت تصمیم‌گیران می‌توانست باشد ولی ضرورتاً نقش اجرایش از او گرفته می‌شد و این مورد نگرانی دکتر اقبال بود بهرحال این نوع آشنائی هم به طرز فکری ایشان پیدا کرده بود بهرحال این گزارش را من فرستادم دفتر آقای معینان آقای معینان گزارش را بعرض رسانده بودند و درست روز بعد ایشان تلفن کرد.

سؤال: آقای معینان.

آقای عالی‌مرد: بله آقای معینان گفت اعلیحضرت خیلی خوشحال شدند گفتند این جامعترین و کاملترین نوع گزارشی است که من در سالهای اخیر دیدم و بهمین ترتیب بهتر است که عمل بشود البته من بعداً یک نسخه از این گزارش را برای آقای معینان فرستادم برای نخست وزیر هم فرستادم بدلیل اینکه ایشان در حال نخست وزیر مملکت بود در رأس قوه اجرائی باید مطلع می‌شد البته این حقیقت را باید بگویم یک کلمه امیرعباس هویدا در باره این مسائل با من صحبت نکرد که این بررسی را می‌کنی حتی به روی خودش نیاورد یک همچین وظیفه ای به عهده ما گذاشته شده در صورتی که نخست وزیر می‌دانست که یک امتیاز برجسته ای است بهرحال نخست وزیر مملکت بود منم جزء اصلاً دستگاه من دستگاه وابسته به نخست وزیری بود الحق والانصاف وقتی هم که گزارش را فرستادم و فردایش گزارش را خوانده بود گفت گزارش منطقی بسیار جالب و خوبی بود در صورتی که آنطوری که من استنباط می‌کردم نه نظر او تأمین شده بود نه نظر آن دونفر در کوتاه مدت در زمان حاضر ولی مسئله مثل اینکه حل نشده بود مثل اینکه باز آن دونفر رفته بودند صحبت کرده بودند یا دکتر اقبال رفته بود صحبت کرده بود بهرحال درست فکر می‌کنم سه و چهار هفته بعد بود که یکی از این سلام‌ها بود فکر می‌کنم سلام عید مبعث بود تابستان بود رفته بودیم سلام وقتی که اعلیحضرت آمدند هیئت دولت و کارکنان دولت دیدند

که ما معمولاً پراکنده می‌شدیم آقای هویدا آمد پائین همین صافی که ما ایستاده بودیم گفت امین تو باش برای اینکه ما باید برویم شرفیاب بشویم راجع به مسئله شرکت نفت و شرکت گاز و شرکت پتروشیمی است اعلیحضرت گفتند که باید شرفیاب بشویم این که رفتیم از آن اطاق سلام درآمدیم رفتیم اطاق بغلی که پشت آن اطاق یک اطاق دیگر بود که معمولاً اعلیحضرت آنجا استراحت می‌کردند و می‌آمدند آقای هویدا بود، جمشید آموزگار بود، دکتر اقبال بود، دکتر اصفیاء بود من بودم و آقای معینان کل ما ها بودیم کس دیگر نبود و وقتی رفتیم آن تو یک ۵ دقیقه صحبت کردیم آقای معینان رفت تو بعد از دو سه دقیقه آمد آقای هویدا رفت پیش اعلیحضرت دو سه دقیقه چهار دقیقه گذشت بعداً دیدم که اعلیحضرت با آقای هویدا درحالی که صحبت می‌کنند آمدند توی این اطاق وقتی آمدند توی این اطاق برگشتند به دکتر اقبال اعلیحضرت گفتند که خوب بالاخره این ماجرای دستگامهای شما چه شد دکتر اقبال گفت همانطور که بعرض اعلیحضرت رساندم دقیقاً تمام جنبه ها را حلاجی کرده بودم در شرایطی که ما هستیم این دو تا شرکت وابسته به شرکت نفت باید باشند و زیر نظر رئیس شرکت نفت باید انجام وظیفه بکنند و جز این راه دیگری نیست اعلیحضرت برگشت از جمشید آموزگار پرسید که نظر شما چیست جمشید آموزگار نظر دکتر اقبال را تأیید کرد بعداً برگشتند به هویدا گفتند شما هم که نظرتان را گفتید اصفیاء نظرش چه هست دکتر اصفیاء گفتند اعلیحضرت تمام اطلاعات در اختیارشان هست هر تصمیمی که اعلیحضرت بگیرند چونکه تمام مسائل تا آنجائی که من مطلعم حلاجی شده و تصمیم نهائی وابسته به نظر اعلیحضرت است من نظر خاصی در این زمینه ندارم ایشان نگاه کرد به هویدا اشاره کردند که خوب حالا ببینیم عالی‌مرد چه می‌گوید منم بطور خلاصه چکیده گزارش را گفتم اعلیحضرت همانطور که اطلاع دارند مأموریتی به ما داده بودند بررسی کردیم کارشناسان ما رفتند هر سه دستگاه را بررسی و مطالعه کردند و نتیجه مطالعات ما نشان داد که در کوتاه مدت شرایط ارتباط کنونی باید بهمین صورت حفظ بشود در میان مدت یک مقداری اختیارات این دو شرکت بیشتر بشود و در بلند مدت ضرورتاً باید جدا بشود برای اینکه هر دو دستگاه عظیم تر از خود شرکت ملی نفت ایران است اعلیحضرت برگشتند گفتند منتظر چه هستید عالی‌مرد گزارشش را داده منطقی‌ترین راه هم است لابد گزارش را هم دید بروید همینطور عمل بکنید مسئله تمام شد این یک اشاره دقیقی است بنظر من بنظر تخصصی و کارشناسی از دیدهای و جهت های مختلف انواع و اقسام ارتباطات با اعلیحضرت پیدا شد دکتر اقبال با آن رابطه نزدیکی که داشتند یا نخست وزیر به آنصورت ولی درعین حال تصمیم نهائی همان تصمیم کارشناسی بود یک مورد دیگر یادم می‌آید با وجود اینکه من عضو شورای عالی اقتصاد نبودم ولی هروقت مسائلی در این نوع شوراهای عالی درباره امور اداری و یا استخدامی یا حقوق کارکنان اینها مطرح میشد حضور پیدا می‌کردم در آن جلسه بخصوص مسئله حقوق کارمندان ، دستگامها، شرکتهای دولتی اینها هم قرار بود مطرح بشود و انواع و اقسام مسائل دیگر چونکه شورای عالی اقتصاد که هفته ای یکمرتبه تشکیل میشد در حدود

دوساعت و خورده ای طول می کشید و مسائل زیاد در آنجا هم اول مسائل به اصطلاح بررسی حقوقها که ما بررسی کرده بودیم و مطرح شده بود من چکیده ای از آنرا مطرح کردم و گاه از این چیزهایی داشتیم که مقایسه می کرد بخش دولتی را با بخش خصوصی و همینطور دستگاه اداری کشوری را با لشگری با شرکتهای دولتی خیلی روشن و مشخص بود اصلاً خودش گویای این بود باید در این زمینه تصمیم قاطعی گرفته بشود مورد تأیید اعلیحضرت هم بود یعنی مسئله ای که مطرح بود اجازه داده بشود که پول برای این پیش بینی بشود از طریق سازمان برنامه چون سازمان برنامه همیشه اکراه داشت از اینکه پول بخصوص به حقوق کارمندان اضافه بشود اقتصاد دانهای ما می گفتند تورم ایجاد می شود ولی در آن جلسه مسائل مختلفی هم مطرح بود در زمینه بهداشت در زمینه کشاورزی بخصوص بهداشت و کشاورزی دکتر شیخ شروع کرد به صحبت کردن .

سؤال : شیخ الاسلام زاده.

آقای عالیمرد : بله شیخ الاسلام زاده و صحبتهايش که تمام شد آن زمانی بود که برخوردی شدیدی بین دکتر شیخ الاسلام زاده و وزارت بهداشتی و بهزیستی و دکتر اقبال و پزشکان بطور کلی دستگاه..

سؤال : دکتر اقبال اینجا بعنوان رئیس نظام پزشکی.

آقای عالیمرد: نظام پزشکی ، مسائل نظام پزشکی و مسائلی که نظام پزشکی با وزارت بهداشتی و دکترها پیدا کرده بودند این که وقتی که دکتر شیخ الاسلام زاده شروع کرد به صحبت کردن دکتر اقبال که سه و چهار مرتبه حرفش را قطع کرد بهرحال وقتی که صحبتها تمام شد اعلیحضرت برگشتند بطرف دکتر اقبال شما چه می گوئید ایشان مگر دانشجوی خودتان نبوده گفت بله آن زمان هم همچین مالی نبود.

سؤال : جلوی اعلیحضرت .

آقای عالیمرد : بله جلوی اعلیحضرت من در این برخوردهای مختلف دو سه مرتبه دکتر اقبال را دیدم که خیلی خصوصی با اعلیحضرت صحبت می کرد حتی در جلسات رسمی و تنها کسی که دیدم وقتی که اعلیحضرت صحبت می کرد حرف اعلیحضرت را قطع می کرد در آن جلسه شورای اقتصاد سه مرتبه حرف اعلیحضرت را قطع کردند در ارتباط با دکتر شیخ الاسلام زاده و غیرمستقیم حمله به دکتر شیخ الاسلام زاده بهرحال این یک مسئله ضمناً

مسئله وزارت کشاورزی و دو تا وزارتخانه دیگر هم مطرح بود که تعارضی بین دو سه تا از این وزارتخانه وجود داشت که نمی خواهم وارد جریانش بشوم از این نظر دکتر اقبال دکتر شیخ الاسلام زاده اشاره کردم که این برخورد خیلی سر و صدا داشت در آن زمان و وقتی که تمام این مسائل مطرح شد و این تعارضها گفته شد مثلاً مهندس روحانی از آن افرادی بود که همیشه صریح حرفهایش میزد آنجا هم با احترام البته همانطور که به اعلیحضرت گزارش تقدیم کرده بودم اینطوری اینطوری خیلی محکم آن مطالبی را که گفته بود قبلاً هم رویش ایستاد و خیلی صریح و روشن اعلیحضرت منظورم این است که برسم به این نتیجه نهائی نگاه کردند به صفی اصفیاء گفتند که صفی اصفیاء همیشه ایجاد تعادل می کند هماهنگی می کند و واردترند.

سؤال : شاه گفتند.

آقای عالیمرد : بله اعلیحضرت گفتند و یک کمیسیونی تشکیل بدهید در آن کمیسیون مسائلتان را حل بکنید و دیگر به شورای اقتصاد نیاید این مسائل مسائلی تخصصی است مسائل تخصصی را باید خودتان حل و فصلش بکنید و نیاورید اینجا برای اینکه ضرورتی نیست یک مورد دیگر هم باز شورای اقتصاد رفته بودم که همچین تعارضی بین دو سه تا وزارتخانه وجود داشت باز اعلیحضرت گفتند که اصفیاء جلسه ای تشکیل بدهد با آقایان و این را از دید تخصصی نگاه بکنید و همانجا تصمیم بگیرید و تمام بکنید و به اینجا نیاورید این را از این نظر اشاره کردم که همیشه گفته میشد در هر جا که اعلیحضرت در راس یک شورائی است همه نگاه می کنند که ببینند ایشان چه می گویند و بروند صد درصد انجام بدهند تا آنجائی که شنیدم خواندم و گفته میشد شاید در زمینه روابط خارجی در زمینه ارتش و تجهیزات ارتش تصمیمات از طریق شخص شاه گرفته میشد ولی در شوراهای عالی که تصمیمات اساسی مملکت اتخاذ می شد تا آنجائی که من دیدم و در جلساتی که من بودم همیشه دیدم ایشان اشاره کردند که از دید کارشناسی از دید تخصصی بروید مسائلتان را حل و فصل بکنید و براساس آن تصمیم منطقی بگیرید.

سؤال : یعنی در واقع این مطلب که می گویند که هرکسی هرکاری شاه در هر زمینه ای دخالت می کرد یا اگر کسی می خواست هر تصمیمی را در هر سازمانی بگیرد می بایستی ایشان قبلاً اظهار نظر بکند این . . .

آقای عالیمرد : بنظر ایشان شرط است من در جلساتی که من دیدم و اطلاعی که در آن مدت سه سال و اندی در سازمان امور اداری استخدامی کشور بودم و عضو این شوراهائی بودم که در رأسش اعلیحضرت و علیاحضرت



بودند در تمام اینها من دیدم که دید دید کارشناسی است و بستگی به این دارد که آن اشخاصی که تصمیم گیرند آیا می‌خواهند تصمیم بگیرند یا بگویند هرچه اعلیحضرت می‌فرمایند توجه می‌کنید و این که اشاره کردند اتفاقاً به علیاحضرت هم اشاره بکنم در این ارتباط من جزء هیئت امناء مدرسه عالی دختران قبلی بودم که بعداً شد دانشگاه فرح پهلوی در دانشگاه فرح که علیاحضرت رئیس هیئت امناء بودم ما جلساتی داشتیم و در آنجا بحث و گفتگوهای ما همیشه در زمینه های مختلف ساعتها غالباً طول می‌کشید و به نتایج منطقی طرح می‌رسیدیم تصمیم گرفته میشد و نظر عمومی نظر علیاحضرت هم بود. در یک جلسه ای مسائلی مطرح شد که یک مقداری این مسائل نا پخته آمده بود آنجا بهمین جهت هم در پایان کار قبل از اینکه به تصمیم گیری برسیم من اشاره کردم این مسائل که مطرح شد خیلی روشن و مشخص نیست و پخته نبود و ما بعضی جنبه هائی دارد که الان فرصت نیست و فکر نمی‌کنم که بشود در این باره تصمیم گرفت علیاحضرت هم بلافاصله گفتند که عالی‌مرد راست می‌گوید این مسئله کاملاً روشن نشده بماند جلسه بعد جلسه بعد من در مسافرت بودم رفته بودم یکی از استانها کنفرانس چه بود در تهران نبودم نتوانستم در آن جلسه شرکت کنم وقتی که جلسه سوم ماه بعد تشکیل شد در آنجا وقتی که صورتجلسه قبلی را خواندم دیدم بله گفتند مسائل به این ترتیب مطرح شد علیاحضرت تصمیم گرفتند که این کار به این ترتیب انجام بشود. من دست بلند کردم گفتم من تعجب می‌کنم برای اینکه آن مسائلی که می‌بایستی حلاجی بشود به این ترتیب که در این گزارش حالا ارائه شد حلاجی مطرح نشده اینها درست نیست برای اینکه باید مسائل به این صورت به این صورت می‌بود تا می‌توانستیم درباره اش تصمیم اتخاذ بکنیم. رئیس دانشگاه فرح پهلوی اشاره کردند که علیاحضرت ..

سوال : شاهرخ . . . .

آقای عالی‌مرد : نخیر آن زمان دکتر فاطمی بود. دکتر فاطمی اشاره به من و رو به من کرد و گفت علیاحضرت در آن جلسه تصمیم گرفتند و این مسئله تمام است این صورتجلسه گفتم من فکر نمی‌کنم که تمام شده باشد صحیح نیست برای اینکه اطلاعات درست نبوده تصمیم هم نمی‌تواند درست بوده باشد و شاید این به بعضی از آقایان یا خانمها که آنجا بودند گران آمد که من به این صورت گفتم شاید هم از نظر ادب و پروتکل صحیح نبود ولی من اعتقاد این بود به این صورت گفتم که قبل از اینکه کس دیگر حرف بزند علیاحضرت بلافاصله گفتند عالی‌مرد راست می‌گوید و شما این مسائلی که ایشان حالا می‌گویند اینها را اصلاً مطرح نکردید با این مسائل نمی‌شود به آنصورت تصمیم گرفت صحبت می‌کنیم صحبت کردیم و درست خلاف آن تصمیم اتخاذ شد این هم یک نمونه دیگر از اینکه اولاً این نوع کارها و حرف زدن و واکنشهایی من نشان دادم در آن جلسه که در بعضی از جلسات دیگر

هم نشان داده بودم براساس پروتکل صحیح نیست خوب انجام شد و به نتیجه مطلوب و قطعی رسید برای اینکه آن تصمیمی که گرفته شده بود تصمیم نادرستی بود و دلیلش هم این بود که اطلاعات نادرستی داده بودند شخص علیاحضرت نه تنها ناراحت نشد جیبه ای هم نگرفت برای اینکه بهرحال به گوشمان میرسید به یک ترتیبی بلکه خیلی خوشحال بودند وقتی که جلسه تمام شد از من خصوصاً تشکر کردند که چه خوب شد آن مطالب گفتمی و ما بیخود آن تصمیم را به آن صورت گرفته بودیم .

سؤال : آقای دکتر عالیمرد یک مقدار کمی وقت برای من باقیمانده یک مسئله است ممکن است جالب باشد از دیدگاههای مختلف شما در دوره قبل از اینکه وارد مسائل اداری و سیاسی بشوید با یک گروه نسبتاً کثیری از کسانی که جزء روشنفکرهای ایران بودند ارتباط داشتید نویسنده‌ها و شعراء افراد مختلف بعد از اینکه وارد دانشگاه شدید به مقامات عمده در دانشگاه که هنوز وقت نکردیم به حرفها راجع بهش صحبت خواهیم کرد یکدفعه وارد وزارت کشور و سازمان امور اداری و استخدامی کشور شدید رابطه تان با اینها چطور بود با اینها یک ارتباط دیگری داشتید یا اگر داشتید بچه طریق بود.

آقای عالیمرد : من رابطه ام با آن دوستانم و همکاران به اصطلاح مطبوعاتیم بگویم چونکه من سردبیر مجله جهان نو بودم و بسیاری از اینها از همکاران مجله بودند یا در مجلات دیگر مطالبی می‌نوشتند و باهم همیشه در جلسات مختلف همدیگر را می‌دیدیم و با هم صحبت می‌کردیم می‌نشستیم قهوه می‌خوردیم چائی می‌خوردیم نوشابه‌های الکلی می‌خوردیم از این قبیل چیزها و با بعضی از اینها رابطه‌مان برمی‌گشت به سالهای ۱۳۲۰ آن زمانی که من ۱۹،۱۸ سال بیشتر نداشتم تازه دیپلم گرفته بودم فعالیتهای مطبوعاتی می‌کردم بعضی از این افراد از آن زمان دوست و آشنا شده بودم شاعران بودند نویسنده‌ها بودند داستان نویسان بودند داستانهای کوتاه نویس بودند از این قبیل افراد مدیران مجلات بودند این ارتباط ما ادامه پیدا کرد متأسفانه مجله ما در سال ۱۳۵۲ توقیف شد و توقیفش هم به این ترتیب بود که یک مقدار شگرد خاص وزارت اطلاعات بود دو سه مرتبه ما توقیف شده بودیم بعلت مطالب حالا ضد رژیم به آنصورت که نبود یک مطالبی بود بگوئیم یک مقداری دست چپی بود و ما انواع و اقسام نوشته‌ها را در آنجا داشتیم تا سال ۱۳۵۰، ۱۳۵۱ از سال ۱۳۴۱ مدت دهسال که شاید در هیچ کشوری مثل ایران که در آن زمان گفته میشد یا دستگاههای امنیتی تمام چیزها را کنترل می‌کنند نمی‌بایستی چاپ شده باشد برای اینکه از نوشته‌های کالماس گرفته تا نوشته‌های هنر و نویسنده شاعر فیلسوف به اصطلاح دست چپی یا دست راستی یا بینابینی ما تمام ایده‌های مختلف را در مجله مطرح می‌کردیم تا مردم با تمام جهات آشنائی پیدا کنند البته بیشتر گرایش گرایشهای چپی بود مخصوصاً از چپی نه کمونیستی ولی چپی به محکوم سوسیالیسم و

سوسیالیزم در آن مفهوم وسیعتر عمیقتر خودش چونکه گرایش قلبی من همین بود در صورتیکه آقای حجازی مدیر مجله بود او گرایشهای یک مقدار محافظه کارانه داشت ولی گروه روشنفکران ما نظر خودمان را بعبارت دیگر تحمیل کرده بودیم به او و یا قبول کرده بود او اینها را می نوشتیم و منتشر می کردیم اینکه با این ترتیب یک دهسالی که مجله جهان نو به آنصورت چاپ شده بود ما یک گروه روشنفکر واسطه و پیوسته بهم مرتباً همدیگر را می دیدیم یا لااقل ماهی یکبار در جلسات هیات تحریریه جهان نو بطور خصوصی شرکت می کردیم و از این گذشته درجلسات مختلف خارج از آن در دانشگاه اینور آنور شعر خوانی بود کنسرتی بود ما همدیگر را می دیدیم در تئاتر شهر تئاتری جالبی بود اینکه این ارتباط پیدا کرد و هیچ نوع خدشه و لطمه بهش وارد نیامد. دانشگاه بودم که بطریق اولی نمی بایستی باشد البته به دستگاه دولت که من رفتم پیوستم اینها ماجرای برخورد شدید مرا با رئیس دانشگاه می دانستند و از این گذشته بعلت اعتقادی که به دید و برداشتهای همدیگر داشتیم هرگز یکنفر از اینها نگفت که چرا تو رفتی در دستگاه دولت که خودت را در خدمت دولت گذاشته باشی بلکه خوب میدانم یادت هست منوچهر هزارخانی یکروز به من گفت که زمانی که در دانشگاه بودیم با محصلین خیلی امکانات داده بودیم دیگر نمونه بود دانشکده ما گفت تو این چه کارهایی است که داری می کنی تو رژیم را سبب میشوی بهتر حفظ بشود برای اینکه این کارها با سیستم ایران جور نیست این کارها در مدینه فاضله انجام می گیرد در یوتحذیه انجام می گیرد گفتم این اعتقاد من است اتفاقاً آن وقت که دستگاه دولت رفتم باهاش صحبت می کردیم گفت نکند تو آمدی همان کارها را باز در دستگاه دولت بکنی هی همش می گوئی مشارکت ، عدم تمرکز و فلان و اینها باید دستگاه دولت را بحال خودش گذاشت که منفجر بشود این نوع کارها دستگاه دولت را این انفجارش را یا تلاشی اش را به عقب میاندازد گفتم کارهایی از طریق انقلاب انجام می تواند بگیرد از طریق تحول امکان کارها بهبود کارها از طریق تحول هم هست خودت هم در ۴ ، ۵ سال آینده مستقیم از طریق دوستان مشترک مطلع هستی که ما چه کارهایی در آن دانشکده انجام دادیم عین همان را در دستگاه دولت می شود انجام داد این یک بیانی بود از طرف یکنفر آنها بیان شد ولی دورا دور البته شنیدم بعضی از آن دوستان دوران سالهای ۲۰ من ۱۹، ۱۸، ۲۰ سالگی که من با یک گروه چپ خیلی همکاری نزدیک انتلکتوئل داشتیم نه اینکه عضو حزب توده بوده باشم که هرگز نبودم ولی دوستانم بودند بعضی از اینها که تویش شاعر و نویسنده هم هست بخصوص دوتای آنها وقتی که من از ایران تازه آمده بودم بیرون بعد از انقلاب در یک جلسه ای گفته بودند که باید فلانکس را عالیمرد را پیدا کرد که این خائن است و فلان و اینها آن رفته در دستگاه دولت همچین کرده همچین کرده که هنوز هم کمونیست بودند آنها البته شاعران بسیار خوبی هم هستند یکیشان شاعر برجسته ای است منم خیلی دوستش دارم و این مطلب را که شنیدم فریبرز رئیس دانا این آمده بود به طلا گفته بود تا اینکه به شخص خود من درخارج بعداً این را شنیدم برای اینکه او در معرض آن قرار گرفته بود که این حرف را در

حضور او زده بودند اینکه بعضی از این کمونیست ها . . .

سؤال : شاعر درجه یک یعنی احمد شاملو.

آقای عالیمرد : نه شاملو که با هم ارتباط خیلی نزدیک داشتیم همیشه نه سیاوش کسرایی. حالا نمیدانم من تعجب کردم برای اینکه ما سالهای ۲۰ ، ۳۰ با سیاوش کسرایی بسیار نزدیک بودیم ولی درسالهای بعد کمتر همدیگر را می دیدیم نمیدانم تا چه اندازه ای این درست است ولی فریبرز به طلا گفته بود که خودش با گوش خودش درجلسه ای بوده شنیده این دوسال و نیم بعد از انقلاب شاید هم نزدیک به سال که من از ایران دوسه ماه بود که آمده بودم بیرون.

سؤال : بعد از انقلاب یعنی در واقع این خیلی خطرناک شده بود این جریان .

آقای عالیمرد : اگر درست بوده باشد ولی فریبرز با گوش خودش شنیده بود گفته بود که فلانکس را باید پیدا کرد این خائن است فلان و فلان و اینهاست رفته کجا قایم شده.

سؤال : کسرایی بک وضع خاصی داشت تا آنجائی که من شنیدم بهرحال بعد از انقلاب خیلی شدید در مسیر حزب توده عمل می کرد.

آقای عالیمرد : بله آن زمان هم بودند ما دوست مشترکی داشتیم مرتضی کیوان و نزدیک شدن ما بهم از طریق همان دوست مشترک بود که یک فرد فوق العاده استثنائی بود از نظر من با وجودی که رابط بین حزب توده و گروه افسران هم در آن زمان بود و اولین شخصی بود که با گروه افسران گرفتند اعدام کردند ولی یک جوان ممتاز و یک شاعر برجسته و نویسنده طراز اول از دید شخص من نوشته هایش و یک انسان فوق العاده من اتفاقاً دوستی ام را با شاملو گفتم از طریق مرتضی کیوان بود در سال ۱۳۲۶، ۱۳۲۷ که تازه شاملو آن اشعار اولیه و دفترهای شعر اولیه اش را چاپ کرده بود مرتضی کیوان نقدی درسخن برآنها نوشته بود که در واقع شاملو را می خواست لانس بکند این آغاز کار اولیه شاملو بود که چاپ نشد و یک عده از شعراء و نویسندگان بودیم ما همدیگر را مرتب می دیدیم من در صحبت های اولیه ام شاید اشاره کردم در این جلسه قبل صحبت کرده بودیم اوائل میرفتیم آی ب تا که صادق هدایت هم من در آنجا یکی و دوبار دیده بودم قبل از اینکه برود به فرانسه بعداً

کافه فردوسی میرفتیم در آنجا همدیگر را می دیدیم این گروه روشنفکرانی را که اشاره کردید بعضی از اینها هنوز با ما همکاری می کردند در سالهای ۴۰ تا اوائل ۵۰ قبل از اینکه مجله تعطیل بشود بعداً گاه میرفتیم کافه فیروز ، کافه نادری اینها سه چهارجائی بود که ما معمولاً همدیگر را در اینجاها هفته ای یکمرتبه می دیدیم.

سؤال : حالا بحث راجع به مسئله روشنفکران است در سالهای شاید اواخر ۳۰ اوائل ۴۰ سالهای اوائل ۴۰ بود که شما خودتان یک محفلی داشتید که گاهگاهی یا هر هفته یا هر ماهی یک عده ای می آمدند .

آقای عالیمراد : آنوقت که تحصیلاتم در امریکا تمام شد به ایران برگشتم روزهای دوشنبه تصمیم گرفتیم با آقای حجازی که مدیر مجله جهان نو بود و دوست بسیار نزدیک من مثل باوجودیکه پدر خودم زنده بود مثل یک پدر دوم برای من بود دوستان و همکاران مجله دوشنبه ها میآمدند خانه ما با هم می نشستیم صحبت می کردیم بحث های روشنفکری می کردیم همه نوع کارها توی آن ترانس بزرگ آن خانه ای که من زندگی می کردم داشت بعضی ها تخته بازی می کردند بعضی ها بحث شعری می کردند بعضی ها بحث فلسفی می کردند بعضی ها بعضی از آن کتابهایی که من داشتم باز می کردند نگاه می کردند بعضی هایمان موسیقی گوش می کردیم در یک اطاق دیگر که موسیقی داشتیم و خیلی چیز جالبی بود معمولاً از ساعت ۶ تا ۱۰ شب ادامه داشت که البته بعضی از دوستان می گفتند که نمی شود تو هم به ما غذا میدی و هم مشروب ما را میدی نمی شود هفته ای یکمرتبه ولی بهر حال گاه ۷ ، ۸ نفر بودند گاه ۱۰ ، ۱۲ نفر مواقعی بود که ۳۰ ، ۴۰ نفر هفته در آنجا بودند این محفل خیلی جالبی بود بخصوص بعد از مدتی پاره ای از دوستان خارجی ما هم به ما پیوستند میآمدند در این جلسات میدانم در یک جلسه کوهنوردی رفته بودیم من با کاردار سفارت نروژ و خانمش که یک کویله جوان خیلی فوق العاده ای بودند آشنا شدیم با هم صحبت کردیم راجع نمیدانم برای چه بحث اپسن پیش آمد و اینکه خوب البته تنها من نبودم خیلی دیگر در ایران اپسن را می شناختند این آغاز بحث و گفتگوهایمان بود در آنجا هم اشاره کردم ما همچنین دوشنبه شبهایی داریم یک شب تلفن کردند یعنی عصر دوشنبه ساعت ۵ ، ۶ که آیا ما می توانیم البته بعد از آن کاردار سفارت کانادا با خانمش آنهم در یکی از این میهمانی های کادر خارجی که باهاشان روبرو شده بودیم آنها آمدند رئیس شورای فرهنگی بریتانیا آقای باخ نامی بود دوست نزدیک آقای حجازی بود ایشان گاهگاهی خودش میآمد گاهگاهی خانمش میآمد آقای سایکس بود دبیر اول سفارت انگلیس بود که خانمش دختر یکی از سفرای سابق انگلستان در برلن بود در سال ۱۹۳۶ ولی درعین حال خیلی علاقمند به تئاتر، موسیقی ، باله و اینها آنها آمدند آقای آرت یکی دومرتبه با خانم بعدیش که در آن زمان رئیس لاست او آمد اینها می آمدند یا بعضی وقتها چیزهای عجیبی اتفاق می افتاد یکروز یکی از دوستانم آمد گفت من یک دوستی دارم برزیلی و این

در تهران است و این اجیب تالچيست مترشناس است رمل شناس است من این را می توانم گفتم البته یک دوست دیگر داشتیم رفته بود فرودگاه یک دوستش از استرالیا داشت میآمد او هم مترشناس بود اجیب تالچيست بود او هم گفته بود امروز دوشنبه است ما گاهگاهی میرویم خانه فلانکس یک Open House دارد برویم آنجا این دوفنر که سالها نوشته های همدیگر را خوانده بودند راجع به مصر و مصرشناسی در زمینه حرم و فلان و اینها اینها که با هم مکاتبه داشتند در خانه ما همدیگر را دیدند یا در یکی از این جلسات وابسته فرهنگی سفارت دانمارک در خانه ما آمده بود با خانمش بحث می کردیم راجع به باله و فلان و اینها یکمرتبه من شتاب به اینها گفتم شما رویال باله دارید و فلان و اینها چرا ما از اینطرفها نمیآیند و درآن مجلس آقای ساکس خانمش بودند آقای باخ هم بود که رئیس شورای فرهنگی بریتانیا بود با آنها مطرح کردیم گفتیم که شما رویال باله دارید ما در ایران هیچ از این مبادلات فرهنگی نداشتیم که لااقل شما بیائید این چیزها را به ما نشان بدهید ۷ ، ۸ ماه طول نکشید همین افراد ترتیباتی دادند آن باله آن باله آمدند به انگلستان در یک جلسه دیگر من یادم میآید راجع به ایران آمدند و برنامه ای داشتند یا یکمرتبه با آقای آلن و لایس صحبت می کردیم اینهمه ارکست سامفونی شما در امریکا داریدچطور اینها به خاور میانه یا شرق دور که میآیند به ایران نمیآیند ارکستر سامفونی پتسبرگ آنها ترتیباتش را دادند آمدند درتهران کنسرتی دادند خوشبختانه ما در تمام اینها می رفتیم اینکه یک نوع مرکز فعالیت فرهنگی شده بود و ما گاه بعضی چیزها را از طریق این دوستان خارجی مان باهاشان آشنا شدیم در یک جلسه ای که سردنيس رایت که سفیر انگلیس در آن زمان بود ایشان هم گاهگاهی میآمد دو سه مرتبه دوست نزدیک آقای حجازی بود و ما گاهگاهی پیاده روی که میرفتیم در کوه بهمدیگر برخورد بودیم گاهگاهی حتی با هم به از گردک میرفتیم تا گردنه فوچک و از آنجا از روی کوههای میرفتیم به جاده چالوس و گچسر نزدیکیهای آنجا و از آنجا با ماشین برمی گشتیم ولی آقای مرتب من یکی دو مرتبه بیشتر نرفته بودم یکروز ایشان به ما گفت که اینجا در تئاتری به اصطلاح ناحیه ۱۰ وجود دارد یعنی شهر نو ما اصلاً نمی دانستیم من یعنی نمی دانستم خیلی از دوستان دیگر ایرانی من نمی دانستند یک ترتیبی دادیم همان دوستان انگلیسی مان و ایرانی ها هم یکی دوفنر بودند و آقای حجازی و من هم جزوش و رفتیم دیدیم که دراینجا در یکروز سه تا نمایش می دهند نمایشهای یکساعتی و نمایشی که نمایشگرها نمایش دهنده ها با تماشاچیان در ارتباط بودند که یکی از دوستان انگلیسی ام که متخصص تئاتر بود و اتفاقاً او کشف کرده بود در ایران او گفت که این در ۲۰۰، ۳۰۰ سال پیش در انگلستان وقتی که ما آن آغاز تحول تئاتر ما بود بازیگر با تماشاچی در ارتباط بود از شیشکی درکردن تا گفت و شنوده های نوع دیگر و آنجا نمایشنامه های اصیلی که خودشان اصلاً آدم . . . . صوت های کوتاه کوتاهی بود که ۴۰ دقیقه و ۵۰ دقیقه طول می کشید مثلاً با این آشنا شدیم اینکه آن دوشنبه شبهای ما در واقع مرکز فعالیت هنری برای شهر تهران شده بود به یک ترتیبی با هرکدام از این دوستان خارجی مان که در مملکتشان یک

Open Air Shakespeare باز شورای فرهنگی بریتانیا در یک جلسه ای که بحث داشتیم بحث به آنجا کشید و آنها دعوت کردند آنها آمدند در تهران دو سه تا از این نمایشنامه های شب دوازدهم کلات نایت یکی دوتای دیگر را دادند این که خیلی تحول فرهنگی خاصی برای تهران همین جلسات کوچک بهمراه آورد البته دوستان خارجی مان مرتب نبودند بیشتر همکاران مجله مان در آنجا بودند و بعضی از این دوستان نزدیک که در سالهای قبل داشتیم و بیشتر این روشنفکران بودند اینکه جلسات باروری بود واقعاً و خیلی هم لذت بخش بود و یک نقشی در تحول فرهنگی تهران به یک صورتی داشت البته با این دید بیشتر چیز خارجی بود چیزهای خارجی به ایران آمد تا اینکه ما درباره تفاوت اصیل ایرانی بحث کنیم و صحبت بکنیم و اینها.

سؤال : آیا مطلب دیگری در کلیاتی که صحبت کردیم هست که فکر کنید جالب هست که گفته نشده این چند دقیقه مانده این سه و چهار دقیقه.

آقای عالیمرد : راجع به دانشگاه صحبت نکردیم .

سؤال : او بعداً .

آقای عالیمرد : او در یک موقع دیگر در باره اش صحبت بکنیم نمیدانم در ارتباط با این کاری که از نظر تاریخ شفاهی داریم انجام می دهیم آیا مرتبط باشد مسائل مطالب زیاد و منم متأسفانه زیاد صحبت می کنم با وجود اینکه تصمیم بگیرم کمتر صحبت بکنم در حال حاضر چیز خاصی بنظرم نمی آید مگر این که شما سؤال خاصی یا زمینه خاصی باشد که بخواهید بگوئید.

سؤال : نه من فکر می کنم این یکی از مصاحبه های بسیار جالب ما است که انجام گرفته فقط یک باب این مطلب را می خواستم با این سؤال شاید این داستان را ختم بکنیم بعنوان یک ایرانی که در زمینه های مختلف در ایران کار کرده بود و تا آخر مشغول فعالیت بود تا زمانی که این انقلاب انجام گرفت چه تصویری از آینده ایران در ذهن شما بود .

آقای عالیمرد : آن زمان یا حالا.

سؤال: آن زمان را می گویم آن زمانی که داشتید کار می کردید برای ایران و کار می کردید برای این تحولاتی که داشت انجام میشد تما این صحبتها تمام این احساساتی که وجود داشت فعالیتهائی که وجود داشت چه تصویری از آینده ایران در ذهن شما بود که ممکن است به آنجا برسیم.

آقای عالیمرد: یک تصویر طلایی آرمانی راجع به دورانهای طلایی گذشته همیشه صحبت می کردند و ما انتقاد می کردیم که همش برمی گردیم به گذشته دوران تاریخ دوران طلایی ما، من جزء کسانی بودم که فکر می کردم دوران طلایی راستین ایران آینده است و نه آینده دور من فکر می کردم که اگر یک دهه دیگر آن نوع کارهائی که ما در زمینه های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی اندک اندک سیاسی که داشتیم شروع می کردیم یک خورده دیرتر ولی چشم انداز باز تری من بشخصه برایش می دیدم ضرورت زمان ایجاب می کرد من فکر می کردم اگر یک دهه ادامه پیدا می کرد آن نوع کارهائی که شروع شده بود ایران به اوج اعتلای خودش میرسید و شاید البته توی این شاید قبل از این توی پرائتز یک نقطه ای را اشاره بکنم ماها ایرانی ها هر وقت صحبت می کنیم به اصل توطئه خارجی اشاره می کنیم شاید ته دل من یک همچین چیزی است Conspiracy of the other powers و علت اینکه این را دارم اشاره می کنم اینست که من مرتب انواع و اقسام نشریات اروپائی و امریکائی می خواندم یادم می آید وقتی که در مورد نفت اوپک تصمیم گرفت و در تهران تصمیم گرفت و ما دانشگاه بودیم بلند شدیم رفتیم در تالار مجلس سنا آن صحبت ها سخنرانها و نتیجه اش اعلام شد به کشورهای غرب که قیمت نفت از دو دلار خورده ای به دوازده دلار رسید و این پایه و اساس بسیاری از تحولات اقتصادی و اجتماعی در بسیاری از کشورها و از جمله کشورما بصورت شدیدتری شد آن زمان من در مطبوعات اروپائی مطالبی به این صورت می دیدم و امریکائی که ایران و در رأس به اصطلاح اوپک شخص شاه ایران اینها به غرب خیانت کردند محکوم بیان این بود و باید انتقام پس بدهند برای اینکه وضع اقتصادی کشورهای غرب را متزلزل می کند اوپک البته بیشتر به اوپک اشاره بود تا شخص شاه دریک مقاله ای این را به اشاره به شخص شاه بعنوان رهبریش دیدم و این مرا بر می گرداند به اینکه شاید ( پایان نوار پنجم ب )